پشتیبانیِ انسانی و مالی برای کودتای یهود
در سال یازدهم هجری

شب سوم محرّم ۱۴۳۶

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به
مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه
اینترنتی
www.sadeqifard.com
مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زیارت حضرت سیّد الشهدا علیه‌السلام بالای سر حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يا أبا عَبْدِاللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اللهِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ أميرِ الْمُؤْمِنينَ. السَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمَينَ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا أَبَا الأَئِمَّةِ الْهادينَ الْمَهْدِيّينَ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا صَريعَ الدَّمْعَةِ السّاكِبَةِ. السَّلامُ عَلَيْكَ يا صاحِبَ الْمُصيبَةِ الرّاتِبَةِ. السَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلى جَدِّكَ وَأبيكَ. السَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلى أُمِّكَ وَأخيكَ. السَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَبَنيكَ. أَشْهَدُ لَقَدْ طَيَّبَ اللهُ بِكَ التُّرابَ، وَأَوْضَحَ بِكَ الْكِتابَ، وَجَعَلَكَ وَأَباكَ وَجَدَّكَ وَأَخاكَ وَبَنيكَ عِبْرَةً لِأُولِي الأَلْبابِ. يَابْنَ الْمَيامينِ الأَطْيابِ، التّالينَ الْكِتابَ، وَجَّهْتُ سَلامي إِلَيْكَ. صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَيْكَ، وَجَعَلَ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَيْكَ، ما خابَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكَ وَلَجَأَ إِلَيْكَ».

«سلام بر تو ای ابا عبدالله. سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. سلام بر تو ای پسر امیرمؤمنان. سلام بر تو ای پسر فاطمهٔ زهرا، بانوی زنان جهانیان. سلام بر تو ای پدر امامان راهنمای راه یافته. سلام بر تو ای کشتهٔ اشکِ ریزان. سلام بر تو ای صاحب مصیبت پیاپی و همیشگی. سلام بر تو و بر جدت و پدرت. سلام بر تو و بر مادرت و برادرت. سلام بر تو و بر امامانی که از ذرّیهٔ تو و از پسرانت هستند. گواهی می‌دهم که به راستی خدا این خاک را به وسیلهٔ تو نیکویش ساخت و قرآن را به وسیلهٔ تو روشنش ساخت و تو و پدرت و جدت و برادرت و فرزندانت را مایه عبرت و پندی برای صاحبان خرد قرار داد. ای فرزند مردان خجسته و پاك و آن خوانندگان قرآن، سلامم را بسوی تو متوجه می‌کنم. درودهای خدا و سلام او بر تو باد. و خدا دلهای مردم را هواخواه تو کرد. هر آن که به تو متمسک شد و به تو پناه آورد، ناامید نشد».

*****

پس از آن که مختصری در بارهٔ «تأمین نیروی انسانی کودتا» بحث شد، زمان آن است که بحثی هم در خصوص «پشتیبانیِ مالیِ کودتا» مطرح شود. این بحث، بحثی است که تا پایان شب یازدهم ادامه خواهد داشت.

پشتیبانیِ مالیِ کودتای یهود

۱: دزدی صدقات و سرازیر شدنِ صدقات دزدی

آورده‌اند که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آغاز محرم سال یازدهم هجری یعنی حدودِ دو ماه قبل از شهادت،

افراد بسیاری را برای جمع آوری صدقات به اطراف فرستاده بود.[1] و نیز آورده‌اند که واکنش اقوام و قبایل مختلف، پس از شنیدن خبر شهادت پیامبر رحمت ﷺ، با این افراد، بسیار متفاوت بود. بعضی از اقوام، از دادن صدقه خودداری کردند، بعضی از اقوام صدقات داده شده را باز پس گرفتند و بعضی دیگر، آنها را به حکومت وقت یعنی به ابوبکر تحویل دادند:

«قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَكَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ بَعَثَ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ رضي الله عنه عَلَى صَدَقَاتِ طَيِّئٍ، وَالزِّبْرِقَانَ بْنِ بَدْرٍ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سَعْدٍ، وَطُلَيْحَةَ بْنَ خُوَيْلِدٍ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي أَسَدٍ، وَعُيَيْنَةَ بْنَ حِصْنٍ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي فَزَارَةَ، وَمَالِكَ بْنَ نُوَيْرَةَ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي يَرْبُوعٍ، وَالْفُجَاءَةَ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ. فَلَمَّا بَلَغَهُمْ وَفَاةُ النَّبِيِّ ﷺ وَعِنْدَهُمْ أَمْوَالٌ كَثِيرَةٌ رَدُّوهَا عَلَى أَهْلِهَا إِلَّا عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ، وَالزِّبْرِقَانَ بْنَ بَدْرٍ، فَإِنَّهُمَا تَمَسَّكَا بِهَا وَدَفَعَا عَنْهَا النَّاسَ حَتَّى أَدَّيَاهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ».[2]

«ابن اسحاق گفته است: رسول خدا ﷺ عدی بن حاتم[3] رضي الله عنه را برای جمع آوری صدقاتِ قبیلهٔ طی، زبرقان بن بدر را برای جمع آوری صدقات بنی سعد، طلیحة بن خویلد را برای جمع آوری صدقات بنی اسد و عیینة بن حصن را برای جمع آوری صدقات بنی فزارة و مالک بن نویره را برای جمع آوری صدقاتِ بنی یربوع و فجاءه را برای جمع آوری صدقات بنی سلیم فرستاد. وقتی خبر وفات پیامبر خدا ﷺ به آنان رسید، در حالی که اموال بسیاری نزد آنان جمع آوری شده بود آنها را به صاحبانش برگرداندند به جز عدی بن حاتم و زبرقان بن بدر. این دو نفر، صدقات را نگاه داشتند و مردم را از آن صدقات دور کردند تا آن که آنها را به ابوبکر تحویل دادند».

بعضی از تاریخ نگاران اشاره‌ای به واکنش مردم و واکنش مأموران جمع‌آوری صدقه نکرده‌اند و تنها به این نکته اشاره کرده‌اند که بعد از رسول خدا ﷺ این صدقات به ابوبکر تحویل داده شد:

«كانَ رسولُ اللهِ ﷺ استَعْمَلَ «الزِّبْرِقانَ» علىٰ صدقاتِ قومِهِ، ولمّا تُوُفِّيَ النّبيُّ ﷺ أتىٰ بِها إلىٰ

---

۱ شواهد و قرائن تاریخی که بعدا به بعضی از آنها اشاره می‌شود، نشان می‌دهد که این ادعا، که پیامبر خدا ﷺ این افراد را برای جمع آوری صدقات فرستاده است، ادعای کذبی بیش نیست اما بحث پیرامون این موضوع به آیندهٔ این مباحث، موکول می‌شود.

۲ السنن الکبری للبیهقی (۷ / ۱۶).

۳ این اسامی، اسامی واقعی نیست اما برای ادامهٔ این مباحث، به همین اسامی ـ که توسط علمای عامه ذکر شده است ـ اکتفا می‌شود و پیرامون آن بحثی صورت نمی‌گیرد.

«أبي بكرٍ» ، وهِيَ سَبْعُمائَةِ بَعيرٍ».[۱]

«رسول خدا ﷺ زبرقان را برای جمع آوری صدقات قومش به کار گماشت. و وقتی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، زبرقان صدقه را برای ابو بکر آورد و آن صدقات، ۷۰۰ شتر بود».

بعضی دیگر از علمای عامه به این موضوع به شکل گسترده‌تری پرداخته‌اند. بیهقی قصهٔ عدی بن حاتم را از زبان ابن اسحاق چنین نقل کرده است:

«عَنِ ابْنِ إِسْحَاقَ، فِي قِصَّةِ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ رضي الله عنه: « أَمَّرَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَى صَدَقَاتِ قَوْمِهِ، فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَقَدِ اجْتَمَعَتْ عِنْدَهُ إِبِلٌ عَظِيمَةٌ مِنْ صَدَقَاتِهِمْ، فَلَمَّا ارْتَدَّ مَنِ ارْتَدَّ مِنَ النَّاسِ وَبَلَغَهُمْ أَنَّهُمْ قَدِ ارْتَجَعُوا صَدَقَاتِهِمْ، وَارْتَدَّتْ بَنُو أَسَدٍ وَهُمْ جِيرَانُهُمْ، اجْتَمَعَتْ طَيِّئٌ إِلَى عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، وَذَكَرَ الْقِصَّةَ، قَالَ: فَلَمَّا رَأَوْا مِنْهُ الْجَدَّ كَفُّوا عَنْهُ وَسَلَّمُوا لَهُ، فَلَمَّا اجْتَمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ... خَرَجَ بِهَا، فَكَانَتْ أَوَّلَ إِبِلٍ مِنَ الصَّدَقَةِ قَدِمَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ... هِيَ، وَإِبِلُ الزِّبْرِقَانِ بْنِ بَدْرٍ».[۲]

«از ابن اسحاق در قصهٔ عدی بن حاتم رضي الله عنه چنین نقل است: پیامبر خدا ﷺ او را برای جمع آوری صدقات قومش فرستاد و بعد[۳] از آن رسول خدا ﷺ از دنیا رفت. در حالی که شترهای زیادی از صدقاتِ آنان نزد او جمع شده بود. وقتی مردمی که مرتد شده بودند، مرتد شدند، و به آنان این خبر رسید که آنان صدقاتشان را باز پس گرفته‌اند، و بنی اسد مرتد شدند ـ در حالی که همسایگان آنان بودند ـ قبیله طی نزد عدی بن حاتم جمع شدند و قصه را نقل کردند. راوی گوید: آنان وقتی جدیت او را دیدند از او دست برداشتند و مالشان را به او تسلیم کردند. وقتی مسلمانان بر ابو بکر... اجتماع کردند، او صدقات را از قبیله خارج کرد. و اولین شتران صدقه‌ای که به ابو بکر تسلیم شد، شتران عدی و شتران زبرقان بن بدر بود».

در هر دو متنی که از سنن کبرای بیهقی نقل شد، به خوبی دیده می‌شود که عدی و زبرقان، برخلاف تمام مأمورانِ دیگر صدقه، از باز پس دادن صدقات مردم به مردم، خودداری کردند و این در حالی بود که مردم به باز پس گرفتن شتران صدقه اصرار داشتند. یعنی براساس همین نقلها، مردم این دو قبیله نیز به مرتد شدن

---

۱ المعارف (۱ / ۳۰۲)، تخریج الدلالات السمعیة علی ما کان فی عهد رسول الله من الحرف والصنائع والعمالات الشرعیة (۱ / ۵۴۳)، به نقل از معارف ابن قتیبه.

۲ السنن الکبری للبیهقی (۷ / ۱۵).

۳ دقت شود که بین این دو زمان که ابن اسحاق یا راوی این روایت، به راحتی از کنار آن گذشته بین شصت تا هفتاد و چند روز، فاصله است!

اصرار داشتند اما عدی و زبرقان، مردمِ آن دو قبیله را به زور و شاید با دزدی، از مرتد شدن نجات دادند!

دزدی یا جمع آوریِ صدقه

بیهقی ماجرای جمع آوری صدقه توسط زبرقان بن بدر را این گونه تعریف کرده است:

«كَانَ مِنْ حَدِيثِ الزِّبْرِقَانِ بْنِ بَدْرٍ السَّعْدِيِّ، أَنَّ بَنِي سَعْدٍ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ، وَأَنْ يَصْنَعَ بِهِمْ مَا صَنَعَ مَالِكُ بْنُ نُوَيْرَةَ بِقَوْمِهِ، فَأَبَى وَتَمَسَّكَ بِمَا فِي يَدِهِ، وَثَبَتَ عَلَى إِسْلَامِهِ، وَقَالَ: لَا تَعْجَلُوا يَا قَوْمُ، فَإِنَّهُ وَاللهِ لَيَقُومَنَّ بِهَذَا الْأَمْرِ قَائِمٌ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَذَكَرَ قِصَّةً. قَالَ: فَدَفَعَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ حَتَّى أَتَاهُ اجْتِمَاعُ النَّاسِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ...، فَخَرَجَ بِهَا، وَقَدْ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ عَنْهُ لَيْلًا وَمَعَهُ الرِّجَالُ يَطْرُدُونَهَا، فَمَا عَلِمُوا بِهِ حَتَّى أَتَاهُمْ أَنَّهُ قَدْ أَدَّاهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ... ، فَكَانَتْ هَذِهِ الْإِبِلُ الَّتِي قَدِمَ بِهَا الزِّبْرِقَانُ وَعَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ أَوَّلَ إِبِلٍ وَافَتْ أَبَا بَكْرٍ... مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ».[1]

«بخشی از قصهٔ زبرقان بن بدر سعدی این گونه است که بنی سعد گرد او جمع شدند و از او خواستند که اموال آنان را به آنان باز گرداند و همان کاری را بکند که مالک بن نویره با قومش کرد. او طفره رفت و تمام آنچه را در اختیارش بود، محکم گرفت. و بر اسلامش ثابت ماند (یعنی او دیگر مانند بقیه مرتد نشد). و گفت: ای قوم من! عجله نکنید. به خدا قسم که بعد از رسول خدا بالاخره یک نفر جانشین او خواهد شد[2] و قصه‌ای را نقل کرد و آنان را از خودش دور کرد تا آن که مردم بر ابو بکر اجتماع کردند. در آن زمان او صدقات را شبانه و در حالی از میان مردم خارج کرد که مردم از گرد او متفرق شده بودند و با او افرادی بودند که شترهای صدقه را می‌راندند. قوم او از حال او بی خبر بودند تا آن که خبر رسید او صدقات را به ابو بکر تسلیم کرده است. و شترهایی که زبرقان وعدی بن حاتم برای ابو بکر آوردند، اولین شتران از شتران صدقه بود که بعد از وفات پیامبر خدا ﷺ به ابو بکر رسید».

ابو بکر و آنان که به او ایمان دارند، همگی با زکات ندهندگان معاملهٔ «مرتد» کردند البته نه مرتدی که باید به حال خودش رها شود، مرتدی که باید کشته و بلکه قطعه قطعه شود و خودش و خاندانش و

---

۱ السنن الکبری للبیهقی (۷ / ۱۵).

۲ دقت شود که در تمام این متون، بین زمان با خبر شدن از رحلت یا شهادتِ پیامبر خدا ﷺ و خبردار شدنِ مردم از حکومت ابو بکر، فاصله‌های زیادی ایجاد شده است!

داراییهایش به آتش کشیده شود.[1] اگر ندادنِ صدقه ارتداد باشد که به منطق این افراد حتماً ارتداد است، باز پس گرفتنِ صدقه نیز حتماً ارتداد است که به منطق این افراد حتماً ارتداد است. عبارت «فَلَمَّا ارْتَدَّ مَنِ ارْتَدَّ مِنَ النَّاسِ وَبَلَغَهُمْ أَنَّهُمْ قَدِ ارْتَجَعُوا صَدَقَاتِهِمْ، وَارْتَدَّتْ بَنُو أَسَدٍ وَهُمْ جِيرَانُهُمْ» در نقل قبلی و عبارتِ «فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ، وَأَنْ يَصْنَعَ بِهِمْ مَا صَنَعَ مَالِكُ بْنُ نُوَيْرَةَ بِقَوْمِهِ، فَأَبَى وَتَمَسَّكَ بِمَا فِي يَدِهِ، وَثَبَتَ عَلَى إِسْلَامِهِ» در همین نقل، به این مطلب، تصریح دارد که **قوم عدی بن حاتم و قوم زبرقان بن بدر، همگی تلاش می‌کردند تا مرتد شوند اما همین نقلها بر این مطلب دلالت دارد که عدی و زبرقان با اعمال قدرت و یا با دزدی تلاش کردند تا از این ارتدادها جلوگیری به عمل آورند!**

همان گونه که در نقل این داستان ملاحظه می‌شود، **زبرقان با گروهی که از قبل آماده کرده بود، شبانه شتران صدقه را از میان قبیله دزدیدند و با این دزدیدن، مردم قبیله را از ارتداد حتمی و از کشته شدن توسط ابوبکر و حکومت او نجات دادند.**

عبارتِ «وَمَعَهُ الرِّجَالُ يَطْرُدُونَهَا» به خوبی نشان می‌دهد که **زبرقان بن بدر تنها نبود و درست هم همین است** زیرا که او اگر تنها بود نمی‌توانست از پسِ قبیله برآید و تعداد بسیار زیادی از شتران را از چنگ قبیله‌اش خارج کند اما شاید نتوان به راحتی از ماهیت و از تعداد این افراد، با خبر شد.

تعداد شترانی که زبرقان با خودش به مدینه آورده بود، **۷۰۰ شتر** بود:

«فِيْ بنی بَهْدَلَةَ الزِّبْرِقانُ... واسْتَعْمَلَهُ رسولُ اللهِ ﷺ علىٰ صَدَقاتِ قَوْمِهِ. وتُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ، فَذَهَبَ بِالصَّدَقَةِ إِلىٰ أَبِي بكرٍ، وهي سَبْعُمِئَةِ بَعيرٍ».[2]

«زبرقان از بنو بهدله است... رسول خدا ﷺ او را مسؤول جمع آوری صدقات قومش کرد. رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و او صدقات قومش را به نزد ابوبکر آورد و **آن صدقات، هفتصد شتر بود**».

برای رم دادن و حرکت دادن ۷۰۰ شتر به افراد بسیار زیادی نیاز است. به ویژه آن که زبرقان و عدی شبانه و به دور از نگاه افراد قبیله تصمیم به کوچ دادن این مقدار شتر داشتند.

محمد ناصر الدین البانی (م. ۱۴۲۰ه) که از علمای بزرگ و معاصر عامه است در نقل ماجرای عدی بن حاتم، به مطلبی اشاره کرده است که می‌تواند در این موضوع راه‌گشا باشد:

«إِنَّ عدِيَّ بنَ حاتِمٍ جاءَ إِلىٰ أَبي بكرٍ... ـ أَحْسَبُهُ قالَ: ـ بِثَلاثمائَةٍ مِن الْإِبِلِ مِن صَدَقاتِ قَوْمِهِ.

---

۱ در آیندهٔ این مباحث، نمونه‌های کوچکی از برخوردها مطرح می‌شود.

۲ تخریج الدلالات السمعیة ج۱/ ۵۴۳.

فَأعطاهُ أبو بكرٍ... ثلاثينَ بَعيرًا، وأمَرَهُ أنْ يَلْحَقَ بِخالِدِ بنِ الْوليدِ بِمَنْ أطاعَهُ مِن قومِهِ. فجاءَ بِزُهاءِ ألفِ رَجُلٍ وأبْلىٰ بَلاءً حَسَنًا».[1]

«عدی بن حاتم به نزد ابوبکر... آمد و گمان کنم گفت: با سیصد شتر از صدقات قومش. ابوبکر... هم به او سی شتر داد. و به او فرمان داد که با افرادی از قومش که از او اطاعت می‌کنند به خالد بن ولید ملحق شود. او هم با نزدیک هزار نفر آمد و سختی بسیاری در این ارتباط کشید».

اگر به فاصلهٔ قبیلهٔ طی و مدینه و زمان رسیدنِ عدی به مدینه و زمان خروج خالد از مدینه توجهی شود و اگر به این نکته توجه شود که قبیلهٔ طی بعد از ربایش شتران صدقه توسط عدی، طبیعی است که دیگر با او همکاری نکنند، و اگر... به خوبی دانسته خواهد شد که این هزار نفر، از همان اول با عدی همراه بودند.

ماجرای زبرقان نیز همین است. او نیز با افراد بسیار زیادی که حکم لشکرکشی مؤدبانه را داشت، برای جمع آوری صدقات به سمت قبیلهٔ مذکور حرکت کرده بود.

بر اساس متون تاریخی مسلّم است که ابوبکر، عدی بن حاتم را به طی فرستاده بود اما این متون، به گونه‌ای نقل شده است که گویی او را برای امر دیگری فرستاده بود:

«بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عَدِيًّا قَبْلَ تَوْجِيهِ خَالِدٍ مِنْ ذِي الْقُصَّةِ إِلَى قَوْمِهِ، وَقَالَ: أَدْرِكْهُمْ لا يُؤَكِّلوا فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَتَلَهُمْ فِي الذِّرْوَةِ وَالْغَارِبِ، وَخَرَجَ خَالِدٌ فِي أَثَرِهِ، وَأَمَرَهُ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَبْدَأَ بِطَيِّءٍ عَلَى الْأَكْنَافِ، ثُمَّ يَكُونَ وَجْهُهُ إِلَى الْبُزَاخَةِ، ثُمَّ يُثَلِّثَ بِالْبِطَاحِ، وَلا يُرِيمَ إِذَا فَرَغَ مِنْ قَوْمٍ حَتَّى يُحَدِّثَ إِلَيْهِ، وَيَأْمُرَهُ بِذَلِكَ. وَأَظْهَرَ أَبُو بَكْرٍ أَنَّهُ خَارِجٌ إِلَى خَيْبَرَ وَمُنْصَبٌّ عَلَيْهِ مِنْهَا حَتَّى يُلاقِيَهُ بِالْأَكْنَافِ، أَكْنَافِ سَلْمَى. فَخَرَجَ خَالِدٌ فَازَّاوَرَ عَنِ الْبُزَاخَةِ، وَجَنَحَ إِلَى أَجَإٍ، وَأَظْهَرَ أَنَّهُ خَارِجٌ إِلَى خَيْبَرَ، ثُمَّ مُنْصَبٌّ عَلَيْهِمْ، فَقَعَّدَ ذَلِكَ طَيِّئًا وَبَطَّأَهُمْ عَنْ طُلَيْحَةَ، وَقَدِمَ عَلَيْهِمْ عَدِيٌّ، فَدَعَاهُمْ. فَقَالُوا: لا نُبَايِعُ أَبَا الْفَصِيلِ أَبَدًا! فَقَالَ: لَقَدْ أَتَاكُمْ قَوْمٌ لَيُبِيحُنَّ حَرِيمَكُمْ، وَلَتُكِنُّنَّهُ بِالْفَحْلِ الْأَكْبَرِ، فَشَأْنُكُمْ بِهِ. فَقَالُوا لَهُ: فَاسْتَقْبِلِ الْجَيْشَ فَنَهْنِهْهُ عَنَّا حَتَّى نَسْتَخْرِجَ مَنْ لَحِقَ بِالْبُزَاخَةِ مِنَّا، فَإِنَّا إِنْ خَالَفْنَا طُلَيْحَةَ ـ وَهُمْ فِي يَدَيْهِ ـ قَتَلَهُمْ أَوِ ارْتَهَنَهُمْ. فَاسْتَقْبَلَ عَدِيٌّ خَالِدًا ـ وَهُوَ بِالسُّنْحِ ـ فَقَالَ: يَا خَالِدُ! أَمْسِكْ عَنِّي ثَلاثًا يجتمعْ لكَ خمسُمائةِ مُقَاتِلٍ تَضْرِبُ بِهِمْ عَدُوَّكَ، وَذَلِكَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تُعْجِلَهُمْ إِلَى النَّارِ، وَتَشَاغَلَ بِهِمْ، فَفَعَلَ فعادَ عَدِيٌّ

---

۱ إرواء الغليل فی تخریج أحادیث منار السبیل (۳ / ۳۷۰).

إِلَيهم وقد أرسلوا إخوانَهم، فَأَتَوْهُمْ مِنْ بُزَاخَةَ كَالْمَدَدِ لَهُمْ، وَلَوْلا ذَلِكَ لَمْ يُتْرَكُوا. فَعَادَ عَدِيٌّ بِإِسْلامِهِمْ إِلَى خَالِدٍ، وَارْتَحَلَ خَالِدٌ نَحْوَ الأَنْسَرِيُرِيدُ جَدِيلَةَ، فَقَالَ لَهُ عَدِيٌّ: إِنَّ طَيِّئًا كَالطَّائِرِ، وَإِنَّ جَدِيلَةَ أَحَدُ جَنَاحَيْ طَيِّئٍ، فَأَجِّلْنِي أَيَّامًا لَعَلَّ اللهَ أَنْ يَنْتَقِذَ جَدِيلَةَ كَمَا انْتَقَذَ الْغَوْثَ، فَفَعَلَ. فَأَتَاهُمْ عَدِيٌّ فَلَمْ يَزَلْ بِهِمْ حَتَّى بَايَعُوهُ، فَجَاءَهُ بِإِسْلامِهِمْ، وَلَحِقَ بِالْمُسْلِمِينَ مِنْهُمْ أَلْفُ رَاكِبٍ، فَكَانَ خَيْرَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي أَرْضِ طَيِّئٍ وَأَعْظَمَهُ عَلَيْهِمْ بَرَكَةً».[1]

«ابوبکر قبل از آن که خالد را از ذی القصه به سوی قوم عدی روانه کند، خودِ عدی را به سمت قومش فرستاد و به او گفت: زود به دادِ قومت برس که آنان خالد را بر خودشان مسلط نکنند تا خالد بر سر آنان بریزد و ریز و درشت آنان را بکشد. خالد هم به دنبال عدی به راه افتاد. ابوبکر به خالد فرمان داد تا از قبیلهٔ «طی»، از «اکناف» شروع کند، بعد از آن به سمت «بُزاخه» برود و در مرحلهٔ سوم به سوی «بطاح» حرکت کند. همچنین به او فرمان داد: وقتی از قومی فارغ شد، بدون صحبت و کسب تکلیف کردن از خودِ او، هیچ اقدامی نکند. خود ابوبکر نیز اظهار کرد که به سمت خیبر در حرکت است و از آنجا به خالد می‌پیوندد تا در «اکناف»، «اکناف سلمی» به او برسد. خالد خارج شد و از «بُزاخه» تغییر مسیر داد و در «اجأ» توقف نمود و وانمود کرد که او به طرف خیبر می‌رود و پس از آن، به آنان حمله‌ور می‌شود. این مطلب، قبیلهٔ طی را به جای خود نشاند و آنان را از یاری طُلیحه دور کرد. عدی به آنان رسید و آنان را برای بیعت دعوت کرد اما آنان گفتند: ما هرگز با ابوفصیل بیعت نمی‌کنیم. عدی به آنان گفت: در این صورت، یک گروهی به شما حمله‌ور می‌شوند که حریم شما را پامال می‌کنند و پس از آن، شما دیگر او را با کنیهٔ «فحل اکبر» می‌شناسید. دیگر خود دانید. آنان به عدی گفتند: پس تو به نزد لشکر برو و آنان را از ما باز دار تا ما افرادی را که به «بزاخه» رفته‌اند، از چنگشان درآوریم زیرا که ما اگر با طلیحه مخالفت کنیم در حالی که آن افراد در چنگ آنان هستند، طلیحه آنان را می‌کشد یا به گروگان می‌گیرد. عدی به نزد خالد رفت در حالی که خالد در «سنح» بود و گفت: ای خالد سه روز به ما مهلت بده تا برای تو پانصد جنگاور فراهم شود تا با آنان با دشمنانت بجنگی. این برای تو بهتر از آن است که آنان را زودتر به آتش بفرستی و به این وسیله از دیگران هم غافل بشوی. خالد چنان کرد و عدی بازگشت و قوم او به سمت برادرانشان فرستاده بودند و آنان از بزاخه به عنوان نیروی کمکی آمدند. و اگر این چنین نبود، آنان رها نمی‌شدند. پس از آن عدی با اسلامِ آنان به نزد خالد بازگشت و خالد به طرف «انسر» به راه افتاد و قصد او «جَدیله» بود. عدی به او گفت: قبیلهٔ «طی» مانند پرنده است و «جَدیله» یکی از دو بال این پرنده به حساب می‌آید. چند روزی به من مهلت بده شاید که خدا «جَدیله» را نیز مانند «غوث» نجات دهد. خالد چنان کرد و بعد از آن، عدی به نزد قومش

---

۱ تاریخ الطبری = تاریخ الرسل والملوك، وصلة تاریخ الطبری (۳ / ۲۵۳).

بازگشت و نزد آنان بود تا با او بیعت کردند. و عدی با اسلام قومش به نزد خالد آمد و از این قبیله هزار سوار به مسلمانان ملحق شدند و این بهترین نوزادی بود که در سرزمین طی زاده شد و برای آنان بیشترین برکت را به همراه داشت».

بر این اساس، دو احتمال در پیش است:

۱- این، ماجرا مربوط به جمع‌آوری صدقات است.

۲- این ماجرا، پس از جمع‌آوری صدقات رخ داده است.

در حالت اول باید پذیرفت که تمام آن صدقات با لشکرکشی و با زور و ارعاب، از مردم گرفته و یا ربوده شده است.

در حالت دوم باید پذیرفت که عدی خودش شترها و صدقات مردم را دزدیده بود زیرا در این حالت، به خوبی روشن است که این مردم، ابوبکر را به عنوان حاکم نپذیرفته بودند و بر این اساس و به منطقِ سقیفه مداران، مرتد بودند و به این سبب، پذیرفتنی نیست که آنان، این صدقات را با دست خودشان به کسی تقدیم کرده باشند که شأنی برای او قائل نبودند. یعنی صدقات بدون رضایت آنان از قبیلهٔ آنان ربوده شده بود.

ابن کثیر این مطالب را به صورت خلاصه چنین نقل کرده است:

«كَانَ الصِّدِّيقُ قَدْ بَعَثَ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ قَبْلَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، وَقَالَ لَهُ: أَدْرِكْ قَوْمَكَ لَا يَلْحَقُوا بِطُلَيْحَةَ فَيَكُونَ دَمَارُهُمْ. فَذَهَبَ عَدِيٌّ إِلَى قَوْمِهِ بَنِي طَيِّئٍ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُبَايِعُوا الصِّدِّيقَ، وَأَنْ يُرَاجِعُوا أَمْرَ اللهِ، فَقَالُوا: لَا نُبَايِعُ أَبَا الْفَصِيلِ أَبَدًا، يَعْنُونَ أَبَا بَكْرٍ... فَقَالَ: وَاللهِ لِيَأْتِيَنَّكُمْ جَيْشٌ، فَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى تَعْلَمُوا أَنَّهُ أَبُو الْفَحْلِ الْأَكْبَرِ».[1]

«ابوبکر عدی بن حاتم را قبل از خالد بن ولید روانه ساخت و به او گفت: قومت را دریاب تا به طلیحه ملحق نشوند تا بدینوسیله خودشان را نابود کنند. عدی هم به طرف قومش بنو طی رفت و به آنان امر کرد تا با ابوبکر بیعت کنند و به امر خدا باز گردند. آنان گفتند: ما هرگز با «ابوفصیل» بیعت نمی‌کنیم و مقصودشان ابوبکر... بود. در آن هنگام، عدی گفت: به خدا قسم! لشکری به شما حمله‌ور خواهد شد و با شما می‌جنگد تا شما بدانید او «ابوفحل اکبر» است».

همان گونه که ملاحظه می‌شود، قوم عدی تا این زمان، با ابوبکر بیعت نکرده بودند. پس چگونه می‌توان پذیرفت آنان با وجودی که ابوبکر را «ابوفصیل» می‌دانستند و حاضر نبودند با او بیعت کنند،

۱ البدایة والنهایة ط هجر (۹ / ۴۵۱).

صدقاتشان را برای او ارسال کرده باشند؟!

شتر انی برای سیر کردن شکم کودتاچیان

مقصود از «صدقه» در تمامِ این متون، «زکات» است و «زکات» بر نه (=۹) چیز تعلق می‌گیرد نه بر شترِ تنها. باید توجه داشت اما از میان آنچه زکات بر آن واجب می‌شود، فقط شتر را می‌توان این گونه رم داد و در بیابانها آنها را به تاخت دور کرد. به همین سبب، گندم و جو و کشمش و خرما و گاو و گوسفند و طلا و نقره‌ها[1] در بلاد صدقه رها شده و کسی آنها را به مدینه منتقل نکرده است.

«انتقال این شترها به مدینه ـ با وصفی که مطرح شد ـ کاری است که پیش از این، در هیچ روزی از روزها، رخ نداده بود. یعنی هیچ تاریخ نگاری در تاریخ ننگاشته است که در زمان حیات پیامبر رحمت ﷺ، ۱۰۰۰ شتر، ۷۰۰ شتر، ۳۰۰ شتر، ۲۰۰ شتر و حتی ۱۰۰ شتر از شترهای صدقه را فردی این گونه به مدینه وارد کرده باشد».

این ۱۰۰۰ شتر البته دست‌رنج دو تن از مأموران صدقه است و از حاصل زحمات و دزدیهای مأموران دیگر صدقه، خبری در دست نیست تا معلوم شود که این حجم از شتر برای چه منظوری به مدینه وارد شده است؟!

«تنها دلیلی که می‌تواند، توجیه‌گرِ این حرکت باشد، این است که علت انتخاب شتر از میان سایر موارد صدقه و رم دادن آنها به مدینه، استفاده از شتر برای سیر کردن شکم کودتاچیان بود که البته از ورود این حجم از شتر به مدینه می‌توان به عدد کودتاچیان نیز پی برد».

اگر فرض شود هر شتر به مقدارِ ۱۵۰ کیلو گوشت داشته باشد، از هر شتر می‌توان برای خوراک ۱۵۰۰ نفر استفاده کرد و به این ترتیب ۱۰۰۰ نفر شتر می‌تواند غذای ۱۵۰۰۰۰۰ نفر انسان را تأمین کند.

«اگر فرض شود، لشکر اسامه یا لشکر ابو بکر، فقط تا استقرار حکومت ابو بکر در مدینه باقی مانده باشد و اگر فرض شود که برای استقرار این حکومت، به ۵۰ روز وقت نیاز بوده و اگر چنانچه فرض شود از شیر این شتران برای غذای لشکریان استفاده نمی‌شده و اگر

---

۱ البته طلاها و نقره‌ها در دسترس دزدان صدقه نبوده و اگر هم بوده کسی آنها را گزارش نکرده است.

چنانچه باز هم فرض شود هیچ شتر دیگری به مدینه وارد نشده باشد و اگر چنانچه فرض شود هر انسانی روزی دو وعده از گوشت شتران بخورد، تعداد لشکریان حاضر در مدینه در زمان این هجوم، ۱۵۰۰۰ نفر بوده است».

مسابقه در شرف با دزدی صدقات

این جماعت از مالک بن نویره که بزرگ قومش بود، یک مأمور صدقه ساخته‌اند و آورده‌اند که مالک بن نویره صدقات جمع‌آوری شده را به قومش بازگرداند و از تحویل آنها به حکومت سقیفه خودداری کرد. بخشی از شرح حال عدی و زبرقان و نتیجهٔ عمل آنها نیز گذشت.

جمال الدین ابوالفرج عبد الرحمان بن علی بن محمد جوزی (م. ۵۹۷هـ) ماجرای این سه را چنین نقل کرده است:

«فأمّا مالِكُ بنُ نُوَيْرَةَ فَإنّهُ رَدَّها إلىٰ قَوْمِهِ، وأمّا عَدِيٌّ والزِّبْرِقانَ فإنَّ قَوْمَهُما سَألوهُما أنْ يَرُدّاها عليهم فَأَبَيا وقالا: لا نَرىٰ إلّا أنّهُ سَيَقومُ بِهٰذَا الْأمرِ قائِمٌ بعدَ رسولِ اللهِ ﷺ فإنْ كَانَ ذٰلِكَ دَفَعْناها إلَيه، وإنْ كانَ غيرَ ذٰلِكَ فَأموالُكم في أيديكُم. فَأمْسَكَا الصَّدَقَةَ حتّىٰ قَدِمَا بِها علىٰ أبي بكرٍ، فلم يَزَلْ لَهُما بِذٰلِكَ شَرَفٌ علىٰ مَنْ سِواهُما مِن أهلِ نَجْدٍ، وكانَتْ تلك الصَّدَقَةُ مِمّا قَوِيَ بِها أبو بَكْرٍ علىٰ قِتالِ أهلِ الرِّدَّةِ».[1]

«اما مالک بن نویره، او صدقات را به قومش بازگرداند و اما عدی و زبرقان، قومشان از آنان خواست که صدقات را به خودشان بازگردانند و آن دو نپذیرفتند و گفتند: قطعاً و به زودی بعد از رسول خدا ﷺ فردی به این امر قیام می‌کند، اگر چنین شد، ما این صدقات را به او می‌دهیم و اگر غیر از این شد، اموال شما در دستان شماست. آن دو صدقات را نگاه داشتند تا به ابوبکر تحویلش دادند. پس همواره برای آن دو به این خاطر، شرفی بر غیر از آن دو از ساکنان نجد وجود دارد. و این صدقه از چیزهایی بود که ابوبکر به وسیلهٔ آن بر جنگ با اهل رده قوی شد».

بر اساس آنچه در این نقل آمده است ـ همانند آنچه در چند نقل قبلی آمده بود ـ **عدی و زبرقان، در حالی صدقاتِ قومشان را به ابوبکر تحویل دادند که قوم آن دو، رسماً از آنان خواسته بودند که صدقاتشان را به آنان بازگرداند.** باز هم بر اساس آنچه در این نقل آمده است، عدی و زبرقان این کار را با زور انجام دادند

---

۱ المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم (۴ / ۷۷).

و شاید هم با استدلال، بعضی از افراد قومشان را قانع کردند! به همین جهت، شرفی که در این نقل از آن سخن گفته شده به خودِ عدی و زبرقان اختصاص داده شده است نه به قوم آن دو. این کسب شرف، از راه دزدی صدقه و یا از راه اعمال زور صورت گرفته است.

معامله بر سرِ جمع آوریِ صدقات

نقلهای بسیاری وجود دارد که حکایت از آن دارد که ابوبکر با عدی و زبرقان، بر سر صدقات جمع‌آوری یا دزدی شده معامله کرد. این نقلها نشان می‌دهد که ابوبکر مقداری از صدقاتی را که توسط این مأموران به مدینه آورده شده بود، به خود آنان باز پس داد.

تاریخ نگاران یا تاریخ سازان، در نقل این وقایع، دقت بسیار زیادی را به خرج داده‌اند. یکی از نکات بسیار مهم این نقلها این است که آنان، عدد شترانی را که ابوبکر به عدی بخشید، عنوان کرده‌اند اما از تعیین عدد شترانی که به زبرقان داده شده است، خودداری کرده‌اند. شاید این به دلیل سهم بسیار بالایی باشد که از شتران صدقه نصیب او شده بود!

آورده‌اند که عدی با سیصد شتر از شتران صدقه به مدینه آمد:

«إنَّ عدِیَّ بنَ حاتِمٍ جاءَ إلیٰ أبی بکرٍ... ـ أحْسَبُهُ قالَ: ـ بِثَلاثمائَةٍ مِن الْإبِلِ مِن صَدَقاتِ قَوْمِهِ. فَأعطاهُ أبوبکرٍ... ثلاثینَ بَعیرًا».[1]

«عدی بن حاتم به نزد ابوبکر... آمد و گمان کنم گفت: با سیصد شتر از صدقات قومش. ابوبکر... هم به او سی شتر داد».

بدین ترتیب، ابوبکر ده در صد از شتران صدقه را به عدی بخشیده است.

پیش از این روشن شد که زبرقان بن بدر هفتصد شتر از شتران صدقه را با خود به مدینه آورد:

«انْطَلَقَ الزِّبْرِقانُ بِسَبْعِمائَةِ بعیرٍ إلَی أبی بَکْرٍ».[2]

«زبرقان با هفتصد شتر به نزد ابوبکر رفت».

بر این اساس و بر پایهٔ آنچه گذشت و اگر قرار باشد او هم ده در صد از این شتران را گرفته باشد، باید ابوبکر به او هفتاد شتر بخشیده باشد که این عدد، عدد بسیار بزرگی است که نباید ذکر می‌شد که ذکر هم

۱ إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل (۳ / ۳۷۰).
۲ أنساب الأشراف للبلاذری (۱۲ / ۲۶۳).

نشده است.

آنچه مسلّم است ابوبکر هم به عدی از این شتران داده است و هم به زبرقان:

«والمسلمونَ أربعةُ أصنافٍ: مِنهُم مَن لَهُ شَرَفٌ، يُرْجىٰ بِإعطائِهِ إسلامُ نظيرِهِ، فإنّ أبا بكرٍ... أعْطىٰ عَدِيَّ بنَ حاتِمٍ ثَلاثينَ فريضَةً مِنَ الصَّدَقَةِ، وأعْطَى الزِّبْرِقانَ بنَ بدرٍ، معَ ثباتِهما وحُسْنِ نيّاتِهما».[1]

«و مسلمانان بر چهار دسته‌اند: بعضی از آنان دارای شرفند و از راه بخشش از راه صدقه امید آن می‌رود که دیگرانی مانند آنان، اسلام بیاورند. و ابوبکر... به عدی بن حاتم سی شتر از شتران صدقه را بخشید و به زبرقان بن بدر نیز از این شتران بخشید، حال آن که آن دو در اسلامشان ثابت و دارای نیتی نیکو بودند».

همان گونه که ملاحظه می‌شود، عدد شترانی که به عدی داده شده نقل شده اما راویان از نقل عدد شترانی که به زبرقان داده شده است خودداری کرده‌اند.

علماء و تحلیل‌گرانِ عامه، در علت این خاصه خرجی ـ که معامله‌ای بیش نبوده ـ سببهای بسیاری گفته‌اند که بسیار خواندنی است.

سلیمان بن موسی بن سالم بن حسان کلاعی حمیری (م. ۶۳۴ه) در مورد سی شتری که ابوبکر به عدی داده چنین آورده است:

«أعْطىٰ أبُو بكرٍ عَدِيًّا ثَلاثينَ بعيرًا مِنْ إبلِ الصَّدَقَةِ وذٰلِكَ أنَّ عَدِيًّا لَمّا قَدِمَ علىٰ رسولِ اللهِ ﷺ نصرانِيًّا فَأسْلَمَ وأرادَ الرُّجوعَ إلىٰ بِلادِهِ، أرْسَلَ إلَيهِ رسولُ اللهِ ﷺ يَعتَذِرُ مِن الزّادِ ويقولُ: واللهِ! ما أصبحَ عندَ آلِ محمّدٍ شُقَّةٌ مِن الطّعامِ ولٰكِنْ تَرجِعُ ويكونُ خيرٌ. فَلِذٰلِكَ أعطاهُ أبو بكرٍ تِلكَ الْفَرائِضَ».[2]

«ابوبکر سی شتر از شتران صدقه را به عدی بخشید و این به آن خاطر بود: وقتی عدی نصرانی بود، به حضور پیامبر آمد و اسلام آورد. زمانی که او خواست به شهر خودش بازگردد پیامبر خدا ﷺ فردی را به نزد او فرستاد که از او عذر خواهی کند. آن گاه به او گفت: به خدا قسم! در نزد آل محمّد یک لقمه غذا پیدا نمی‌شود، تو برو و برگرد و برای تو خیر زیادی خواهد بود. به این جهت، ابوبکر این شتران صدقه را به او

۱ الکافی فی فقه الإمام أحمد (۱ / ۴۲۵).

۲ الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله والثلاثة الخلفاء ـ (۳ / ۱۴).

بخشید».

این متن البته نشان می‌دهد که حجم این صدقات، به اندازه‌ای زیاد بود که ابوبکر سی شتر از آنها را به عدی بخشید و آنها را در زمانی به عدی داد که **خاندان پیامبر خدا ﷺ حتی یک لقمه غذا برای خوردن نداشتند** و در زمانی به او بخشید که مردم مدینه بیش از همیشه به این صدقات نیاز داشتند و **در زمانی آنها را به عدی بخشید که خودِ حکومت سقیفه برای یک شتر از آنها آدم می‌کشت و به این آدم کشی تصریح می‌کرد و اعلام می‌کرد که حتی اگر یک پا بند شتر را کم کنند، آنان را از دم تیغ می‌گذرانیم[1] که گذراندند.**

برهان ابوبکر برای این بخشش بی دریغ این بود که دست پیامبر خدا ﷺ خالی بود و نتوانسته بود به عدی چیزی بدهد که در راهش از آن استفاده کند!

ممکن است ادعا شود که این نداری و این عذرخواهی که از سوی پیامبر خدا ﷺ صورت گرفت، به سالها پیش از وقوع واقعهٔ بخشش ابوبکر ارتباط می‌یابد نه به روزها و ماه‌های آخر عمر پیامبر خدا ﷺ!

این ادعا نمی‌تواند ادعای درستی باشد زیرا که تمام این جماعت، همان گونه که مطرح شد، ادعا کرده‌اند که عدی و زبرقان و... و تمام جمع‌آوری کنندگان زکات را خود پیامبر خدا ﷺ به سوی این بلاد روانه ساخته بود. در این صورت، باید پذیرفت که یا این سخنان دروغ است و یا آن که عدی و زبرقان نیز همانند سایر جمع آوری کنندگان صدقه در یک زمان و در اول ماه محرم سال یازدهم به این بلاد روانه شده‌اند!

در این صورت، دو مطلب دیگر نیز روشن می‌شود:

۱- **عدی بلا فاصله پس از مسلمان شدنش به عنوان مأمور جمع آوری صدقه به شهر خودش رفته بود.**

۲- **وضعیت خاندان عصمت و طهارت، در روزهای آخر عمر شریف پیامبر خدا بسیار اسف بار بود که پیامبر خدا ﷺ چنین قسم یاد می‌کند: «واللهِ ما أصبحَ عندَ آلِ محمّدٍ شُقَّةٌ مِن الطّعامِ». (=«به خدا قسم! در نزد آل محمّد یک لقمه غذا پیدا نمی‌شود»).**

اگر چنانچه این مطلب درست باشد، این سؤال پیش می‌آید که چرا خود پیامبر خدا ﷺ به او نفرمود: برو صدقات قومت را جمع کن و بیاور و از میان آنها به خاطر آن که مسلمان شده‌ای سی شتر را بردار! در این صورت دیگر نیازی به عذر خواهی هم نبود.

همچنین این پرسش بی پاسخ نیز مطرح است که چرا سی شتر به عدی دادند و یک لقمه غذا به خاندان پیامبر رحمت ﷺ ندادند؟!

---

۱ در ادامهٔ بحث، به مستندات این سخن اشاره خواهد شد.

در نهایت، علاوه بر آن که باید پذیرفت عدی را پیامبر خدا ﷺ برای جمع‌آوری صدقات نفرستاده بود باید این واقعیت را نیز پذیرفت که برای جمع آوری این صدقات، قرارداد ویژه‌ای با این افراد بسته شده بود.

البته بعضی از علمای عامه از روی عمد و شاید از روی اشتباه، اشتباه دیگری را مرتکب شده‌اند و اعلام کرده‌اند که این خود پیامبر خدا ﷺ بوده که به عدی و زبرقان از شتران صدقه بخشیده است. آنان به این ترتیب و به گمان خودشان، پروندهٔ این مباحث را برای همیشه بسته‌اند:

«أَمَّا الْمُسلِمونَ فَقَومٌ لَهُمْ شَرَفٌ ويُرْجىٰ بِعَطِيَّتِهِم إسلامُ نُظَرائِهِم، فَيُعْطَوْنَ لِأَنّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطىٰ عَدِيَّ بنَ حاتِمٍ والزِّبْرِقانَ بنَ بدرٍ معَ إسلامِهِم وحسنِ نِيَّتِهِم».[1]

«اما مسلمانان، در میان آنان قومی است که برای آنان شرف است و از راه بخشیدن صدقه، امید آن می‌رود که همانندهای آنان اسلام بیاورند که در این صورت به آنان از صدقه داده می‌شود زیرا که پیامبر خدا ﷺ به عدی بن حاتم و زبرقان بن بدر با وجود مسلمان بودن و نیت پاکشان، از صدقه بخشید».

مأموران ابوبکر نه فرستادگان رسول خدا

از مسلمات تاریخی که برای ما نقل شده این است که به محض رحلت یا شهادت خاتم پیامبران ﷺ در سقیفه و یا در هر جای دیگری، تکلیف حکومت مردم روشن شد:

«عَنْ عَائِشَةَ ... زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ مَاتَ وَأَبو بَكْرٍ بِالسُّنْحِ. قالَ إسْماعيلُ: يعنى بِالْعالِيَةِ. فَقامَ عمرُيقُولُ: واللهِ ما ماتَ رَسُولُ اللهِ ﷺ. قالَتْ: وقالَ عُمَرُ: واللهِ ما كَانَ يَقَعُ فى نَفْسِى إِلَّا ذَاكَ وَلَيَبْعَثَنَّهُ اللهُ فَلَيَقْطَعَنَّ أَيْدِىَ رِجالٍ وَأَرْجُلَهُمْ. فَجاءَ أبو بَكْرٍ فَكَشَفَ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقَبَّلَهُ. قالَ: بِأَبِى أَنْتَ وَأُمّى طِبْتَ حَيًّا وَمَيِّتًا. والَّذِى نَفْسى بِيَدِهِ لا يُذيقُكَ اللهُ الْمَوْتَتَيْنِ أبدًا. ثُمَّ خَرَجَ، فقالَ: أَيُّهَا الْحالِفُ عَلى رِسْلِكَ! فَلَمّا تَكَلَّمَ أبو بَكْرٍ، جَلَسَ عُمَرُ. فَحَمِدَ اللهَ أبو بَكْرٍ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقالَ: أَلا مَنْ كانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا ﷺ فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ ماتَ وَمَنْ كانَ يَعْبُدُ اللهَ فَإِنَّ اللهَ حَيٌّ لا يموتُ. وقالَ: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ وقالَ: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾. قالَ: فَنَشَجَ النَّاسُ يبْكُونَ. قالَ: وَاجْتَمَعَتْ الْأَنصارُإِلى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فى سَقيفَةِ بَنى ساعِدَةَ، فَقالُوا: مِنّا أميرُوَمِنْكُمْ أميرٌ. فَذَهَبَ إِلَيهِم

۱ العدة شرح العمدة (۱ / ۱۵۵).

أبو بكْرٍ وعمرُ بْنُ الْخَطَّابِ وأبو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. فَذَهَبَ عمرُ يَتَكَلَّمُ، فَأَسْكَتَهُ أبو بَكْرٍ وكانَ عمرُ يقُولُ: واللهِ ما أَرَدْتُ بِذلكَ إِلَّا أَنِّي قَدْ هَيَّأْتُ كَلامًا قَدْ أَعْجَبَنِي، خَشِيتُ أَنْ لَا يَبْلُغَهُ أبو بكْرٍ. ثُمَّ تَكَلَّمَ أبو بَكْرٍ، فَتَكَلَّمَ أَبلَغَ النَّاسِ؛ فَقالَ فِي كَلامِهِ: نَحْنُ الأُمَراءُ وأَنْتُمْ الْوُزَراءُ. فقالَ حُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ: لا واللهِ لا نَفْعَلُ؛ مِنّا أميرٌ ومِنْكُمْ أميرٌ. فَقالَ أبو بَكْرٍ: لا ولٰكِنَّا الأُمَراءُ وأَنْتُمْ الْوُزَراءُ هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ دارًا وَأَعْرَبُهُمْ أَحْسَاباً. فَبايِعُوا عُمَرَ أَوْ أبا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ. فَقالَ عُمَرُ: بَلْ نُبايِعُكَ أَنْتَ، فَأَنْتَ سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ. فَأَخَذَ عُمَرُ بِيَدِهِ فَبايَعَهُ وَبايَعَهُ النّاسُ. فَقالَ قائِلٌ: قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عُبادَةَ. فَقالَ عُمَرُ: قَتَلَهُ اللهُ...».[1]

«از عایشه... زن پیامبر ﷺ نقل است که: **رسول خدا ﷺ از دنیا رفت در حالی که ابوبکر در سُنْح بود** ـ اسماعیل گوید: یعنی در قسمت بالای مدینه بود ـ پس عمر ایستاد و گفت: به خدا قسم! رسول خدا ﷺ نمرده است. ـ عایشه گوید: و عمر گفت: به خدا قسم در آن موقع چیزی غیر از آن به ذهنم نمی‌رسید ـ و حتماً خدا او را مبعوث می‌سازد و به طور قطع او دستهای مردان و پاهای آنان را قطع می‌کند. **ابوبکر آمد و پوشش روی رسول خدا ﷺ را کنار زد** و او را بوسید. گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! تو در حال حیات و ممات پاکیزه بودی. قسم به آن که جانم به دست اوست که خدا هرگز دو مرگ را به تو نمی‌چشاند. سپس خارج شد و گفت: ای کسی که قسم می‌خوری آرام باش. وقتی که ابوبکر شروع به سخن کرد، عمر نشست. پس از آن ابوبکر خدا را سپاس گفت و ستایشش کرد و گفت: آگاه باشید! هر که محمّد ﷺ را می‌پرستید، محمّد مُرد و هر که خدا را می‌پرستید، خدا زنده‌ای است که نمی‌میرد و گفت: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (= تو قطعاً مرده هستی و آنان نیز قطعا مرده‌اند) و گفت: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (= و محمد فقط رسولی است که پیش از او رسولان دیگری آمده‌اند و رفته‌اند. پس آیا اگر او مرد یا کشته شد، شما به پشت پاهایتان می‌چرخید؟! و هر که به پشت پایش بچرخد، پس هرگز به خدا زیانی را نمی‌رساند و خدا به زودی شاکران را پاداش می‌دهد). راوی گوید: پس از آن، مردم هق هق گریه کردند. **راوی گوید: و انصار در سقیفة بنی ساعده بر سعد بن عباده اجتماع کرده بودند** و می‌گفتند: امیری از ما و امیری از شما. **پس ابوبکر و عمر بن خطاب و ابوعبیده بن جراح نزد آنان رفتند.** در آن زمان، عمر خواست حرف بزند که ابوبکر او را ساکت کرد – و عمر همواره می‌گفت: من سخنی را آماده کرده بودم که خیلی جالب بود و می‌ترسیدم که ابوبکر به آن دست نیازد ـ و به سخن پرداخت. پس مانند بلیغ‌ترین مردم سخنرانی کرد و در کلامش گفت: ما امیران هستیم و شما وزیران. پس حباب بن منذر گفت: نه به خدا قسم! ما چنین نمی‌کنیم. امیری از ما

---

۱ صحیح بخاری ج۴/۱۹۳.

و امیری هم از شما. ابوبکر گفت: نه و لکن ما امیران هستیم و شما وزیران. آنان در میان اعراب از نظر خانه، میانه‌ترین خانه را دارند و از نظر حَسَب هم عرب‌ترینِ اعراب هستند. پس با عمر یا ابوعبیده بن جراح، بیعت کنید. عمر گفت: بلکه ما با تو بیعت می‌کنیم؛ تو سرور ما هستی و بهترینِ مایی و محبوب‌ترین مردم به نزد رسول خدا ﷺ می‌باشی. پس، عمر دست او را گرفت و با او بیعت کرد و مردم نیز با او بیعت کردند. گوینده‌ای در آنجا گفت: شما سعد بن عباده را کشتید. پس عمر گفت: خدا او را بکشد...».

بدین‌ترتیب، مخابرهٔ این دو خبر در یک زمان صورت گرفته است. یعنی هر جا از رحلت یا شهادت پیامبر رحمت ﷺ خبری مخابره شده باید از خبر مهم دیگری چون حکومت ابوبکر نیز سخن به میان آمده باشد که به میان هم آمده است.

بر این اساس، در مورد تمام اخباری که در خصوص جمع آوری صدقه مطرح شد و در آنها بین این دو زمان فاصله‌ای را ایجاد کرده، باید حکم کرد که به گونه‌ای در نقل آن خبرها تغییراتی صورت گرفته است. این تغییرات، در جهت پوشاندن این واقعیت است که این افراد، فرستاده‌های رسول خدا ﷺ نبودند.

واقدی، تاریخ نگار بزرگ عامه، در مورد زبرقان بن بدر و ماجرای جمع آوری زکات، توسط او، چنین آورده است:

«وقد كانَ أمَرَ رسولُ اللهِ ﷺ الّذينَ بَعَثَهم علَى الصَّدقاتِ قد جَمَعوا مَا كَانَ علَى النَّاسِ مِنْهَا. فَلَمَّا بَلَغَهُمْ وَفَاةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَأَمّا عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ فَتَمَسَّكَ بِالْإِسْلَامِ وَبَقِيَ فِي يَدِهِ الصَّدقَاتُ وَكَذَلِكَ الزِّبْرِقَانُ بْنُ بدرٍ. وَأَمّا مَالِكُ بْنُ نُوَيْرَةَ فَأَرْسَلَ مَا فِي يَدِهِ وَقَالَ لِقَوْمِهِ: قَدْ هَلَكَ هَذَا الرّجُلُ، فَشَأْنُكم بِأَمْوالِكم. وَقد كَانَتْ طَيِّءٌ وَبَنُو سعدٍ كَلَّمَهما عديُّ بْنُ حَاتِمٍ والزِّبْرِقانُ بْنُ بَدرٍ، فَقَالَا ـ وهُما كَانَا أحْزَمَ رَأيًا وَأفضلَ فِي الْإِسْلَامِ رَغْبَةً مِن مَالِكِ بْنِ نُوَيْرَةَ لِقَوْمِهما ـ: لَا تَعْجَلوا فَإِنَّهُ لَيَكُونَنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ قَائِمٌ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ، أَلْفاكُم وَلَم تَبَدَّلوا دينَكُمْ وَلَم تعزِلوا أَمرَكُم، وَإِن كَانَ الَّذِي تَطْلُبونَ فَلَعَمْرِي إِنّ ذَلِك أَمْوَالُكُم بِأَيْدِيكُمْ لَا يَغْلِبَنَّكم عَلَيْهَا أحدٌ غَيْرُكُمْ. وسَكَّناهُم بِذلِكَ حَتَّى أَتَاهُم خَبَرُ النَّاسِ واجْتماعُهُم علىٰ أبي بكرٍ بعدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ وبيعةُ الْمُسلمينَ إِيَّاهُ فَبَعَثا مَا بِأَيْدِيهِمْ مِنَ الصَّدَقَةِ إِلَى أَبِي بكرٍ فَلم يَزَلْ أَبُوبكرٍ يَعْرِفُ فَضْلَهُما علىٰ مَن سِواهُمَا مِنَ الْمُسلمينَ».[1]

«و رسول خدا ﷺ به آنانی که برای جمع‌آوری صدقات فرستاده بود فرمان داده بود که آنچه را از صدقات بر عهدهٔ مردم است، جمع آوری کنند. وقتی خبر رحلت رسول خدا ﷺ به آنان رسید. عدی بن

۱ الثقات لابن حبان (۲ / ۱۶۴)، السيرة النبوية وأخبار الخلفاء لابن حبان (۲ / ۴۲۹).

حاتم، مسلمان ماند و صدقات را در دستش نگاه داشت و زبرقان بن بدر نیز به همین صورت. مالک بن نویره اما آنچه در دستش بود را به مردم بازگرداند و به قومش گفت: این مرد از دنیا رفت، شما خود می‌دانید با اموالتان چه کنید. عدی بن حاتم و زبرقان بن بدر ـ که از مالک بن نویره دور اندیش‌تر بودند و میلشان به اسلام بیشتر بود ـ با طی و بنو سعد صحبت کردند و به قوم خودشان گفتند: **عجله نکنید. بالاخره برای این امر فردی قیام می‌کند** و اگر مطلب، به همین شکل شد، او با شما در حالی روبرو خواهد شد که شما دینتان را تبدیل نکرده‌اید و از امر خودتان کناره نگرفته‌اید و اگر به آن گونه شد که شما می‌خواهید، به جان خودم قسم که این اموال در دستان شماست و غیر از شما دست کسی به آنها نخواهد رسید. و آنان را بدین گونه آرام کرد **تا آن که به آنان خبر مردم و این خبر رسید که بعد از پیامبر خدا ﷺ مردم برابو بکر اجتماع و مسلمانان فقط با او بیعت کرده‌اند.** آن گاه آن دو، تمام آنچه را در اختبارشان بود، برای ابوبکر فرستادند و همواره ابوبکر به ارزش بیشتر آنان بر غیرِ آن دو از مسلمانان، واقف بود».

نقل این اخبار که قبلا نیز به آنها اشاره شد، به این مفهوم است که بین این دو خبر فاصلهٔ بسیاری وجود داشته حال آن که روایت بخاری و تمام روایتهای عامه در کتابهای نشانه‌دار و غیر نشانه‌دار، حکایت از آن دارد که **بین این دو زمان و بین این دو خبر، فاصلهٔ زمانی در حد چند ساعت یا کمتر از یک ساعت وجود داشته است.**

در کتابهای تاریخ، تصریح کرده‌اند که ابوبکر، یک بار عدی بن حاتم را به سوی قبیله طی راهی کرده است:

«كَانَ أَبُو بَكْرٍ بَعَثَ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ قَبْلَ خَالِدٍ إِلَى طَيِّئٍ، وَأَتْبَعَهُ خَالِدًا، وَأَمَرَهُ أَنْ يَبْدَأَ بِطَيِّئٍ، وَمِنْهُمْ يَسِيرُ إِلَى بُزَاخَةَ، ثُمَّ يُثَلِّثُ بِالْبُطَاحِ، وَلَا يَبْرَحُ إِذَا فَرَغَ مِنْ قَوْمٍ حَتَّى يَأْذَنَ لَهُ. وَأَظْهَرَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّاسِ أَنَّهُ خَارِجٌ إِلَى خَيْبَرَ بِجَيْشٍ حَتَّى يُلَاقِيَ خَالِدًا، يُرْهِبُ الْعَدُوَّ بِذَلِكَ. وَقَدِمَ عَدِيٌّ عَلَى طَيِّئٍ فَدَعَاهُمْ وَخَوَّفَهُمْ، فَأَجَابُوهُ وَقَالُوا لَهُ: اسْتَقْبِلِ الْجَيْشَ فَأَخِّرْهُ عَنَّا حَتَّى نَسْتَخْرِجَ مَنْ عِنْدَ طُلَيْحَةَ مِنَّا؛ لِئَلَّا يَقْتُلَهُمْ. فَاسْتَقْبَلَ عَدِيٌّ خَالِدًا وَأَخْبَرَهُ بِالْخَبَرِ، فَتَأَخَّرَ خَالِدٌ، وَأَرْسَلَتْ طَيِّئٌ إِلَى إِخْوَانِهِمْ عِنْدَ طُلَيْحَةَ فَلَحِقُوا بِهِمْ، فَعَادَتْ طَيِّئٌ إِلَى خَالِدٍ بِإِسْلَامِهِمْ، وَلَحِقَ بِالْمُسْلِمِينَ أَلْفُ رَاكِبٍ مِنْهُمْ، وَكَانَ خَيْرَ مَوْلُودٍ فِي أَرْضِ طَيِّئٍ وَأَعْظَمَهُ بَرَكَةً عَلَيْهِمْ».[1]

«ابوبکر عدی بن حاتم را قبل از خالد به سمت قبیلهٔ طی روانه کرد و خالد را نیز در پیِ او راهی کرد. ابوبکر به خالد فرمان داده بود که از قبیلهٔ طی شروع کند و بعضی از لشکریانش را به سوی بزاخه حرکت

۱ الکامل فی التاریخ (۲ / ۲۰۴).

دهد و در مرحلهٔ سوم به بطاح برود و نیز فرمان داده بود که وقتی از کار قومی فارغ شد، از جایش تکان نخورد تا به او اجازه دهد. و خود ابوبکر برای مردم وانمود کرد که به سمت خیبر در حرکت است تا آن که به خالد برسد. او این کار را کرد تا دشمنان را بترساند. و عدی به سمت قوم طی آمد و آنان را دعوت کرد و ترساند. قومش به او پاسخ دادندو چنین گفتند: تو به نزد لشکر برو و کاری کن که در حملهٔ به ما کارشان به تأخیر بیفتد تا آن که ما افرادی را که نزد طلیحه هستند از کف آنان خارج کنیم تا مبادا طلیحه آنان را بکشد. عدی به نزد خالد رفت و این خبر را به او داد. خالد هم مدتی دست نگاه داشت. قبیلهٔ طی گروهی را به نزد برادرانشان در نزد طلیحه فرستادند و آنان، به اینان ملحق شدند و **بعد از آن، تمام قبیلهٔ طی مسلمان به خالد پیوستند و هزار سوار از آنان به مسلمانان ملحق شدند.** و این بهترین نوزادی بود که در سرزمین طی زاده شد و بزرگترین برکت را برای آنان داشت».

براساس نقل ابن اثیر که نقل تاریخ نویسان بسیار دیگری نیز هست، در همین روزها ابوبکر عدی بن حاتم را به سوی قبیلهٔ طی راهی کرده و به دنبال او خالد بن ولید را نیز روانهٔ این قبیله یا این قبایل نموده است. تاریخ نگاران با نقلهای متعددی ادعا کرده‌اند که این لشکرکشی برای اخذ بیعت برای ابوبکر بوده است:

«كَانَ الصِّدِّيقُ قَدْ بَعَثَ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ قَبْلَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، وَقَالَ لَهُ: أَدْرِكْ قَوْمَكَ لَا يَلْحَقُوا بِطُلَيْحَةَ فَيَكُونَ دَمَارُهُمْ. فَذَهَبَ عَدِيٌّ إِلَى قَوْمِهِ بَنِي طَيِّئٍ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُبَايِعُوا الصِّدِّيقَ، وَأَنْ يُرَاجِعُوا أَمْرَ اللهِ، فَقَالُوا: لَا نُبَايِعُ أَبَا الْفَصِيلِ أَبَدًا، يَعْنُونَ أَبَا بَكْرٍ... فَقَالَ: وَاللهِ لِيَأْتِيَنَّكُمْ جَيْشٌ، فَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى تَعْلَمُوا أَنَّهُ أَبُو الْفَحْلِ الْأَكْبَرِ...».[1]

«**ابوبکر عدی بن حاتم را قبل از خالد بن ولید روانه ساخت** و به او گفت: قومت را دریاب تا به طلیحه ملحق نشوند تا بدینوسیله خودشان را نابود کنند. **عدی هم به طرف قومش بنو طی رفت و به آنان امر کرد تا با ابوبکر بیعت کنند** و به امر خدا باز گردند. **آنان گفتند: ما هرگز با «ابو فصیل» بیعت نمی‌کنیم** و مقصودشان ابوبکر... بود. در آن هنگام، عدی گفت: به خدا قسم! لشکری به شما حمله‌ور خواهد شد و با شما می جنگد تا شما بدانید او «**ابو فحل اکبر**» است...».

پس براساسِ این نقلها ـ که نقلهای بسیاری است ـ مسلّم است که در این روزها ابوبکر، عدی بن حاتم را با خالد و با لشکریان بسیاری به سوی قبیلهٔ طی راهی ساخته و برپایهٔ همین نقلها این لشکرکشی برای اخذ بیعت برای ابوبکر بوده است. پرسش اما این جاست که چگونه ممکن است قبیلهٔ طی سیصد شتر از شتران صدقه را دو دستی به ابوبکر تقدیم کرده باشند و در همان حال به او و به حکومت او ایمانی

۱ البدایة والنهایة ط هجر (۹ / ۴۵۱).

نداشته باشند؟!

ممکن است ادعا شود اگرچه این مطلب، دور از ذهن است اما در عالم خارج به همین صورت رخ داده است. یعنی مردم قبیلهٔ طی صدقات را در حالی به ابوبکر داده بودند که به او و به حکومت او ایمانی نداشتند و این لشکرکشی برای تسلیم سازیِ هرچه بیشتر آنان صورت گرفته بود!

باید توجه داشت که در این نقلها جملاتی وجود دارد که از کشتن و از نابودسازی و از آتش زدن و از به جهنم واصل کردن و... حکایت دارد و نمی‌توان تمام این جملات و تمام این لشکرکشیها را به عنوان تسلیم سازی هرچه بیشتر قرار داد اما گویا این مطلب را نیز باید با همهٔ استبعادش، پذیرفت!

واقدی ماجرای جمع آوری صدقات، توسط عدی بن حاتم را به گونهٔ دیگری مطرح کرده است. این نقل تمام حقیقت را روشن می‌کند:

«قَالَ: وَجَعَلَ النَّاسُ يَجْتَمِعُونَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ... مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَيَتَقَرَّبُونَ إِلَيْهِ، وَإِلَى اللهِ تَعَالَى بِقِتَالِ أَهْلِ الرِّدَّةِ. ... قَالَ: وَهَمَّتْ قَبَائِلُ طَيِّءٍ أَنْ يَرْتَدُّوا عَنْ دِينِ الإسلام، فقامَ سيِّدُهم عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ الطَّائِيُّ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ طَيِّءٍ! إِنَّكُمْ إِنْ أَقَمْتُمْ عَلَى دِينِ الإِسْلامِ أَصَبْتُمُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ وَإِنْ رَجَعْتُمْ عَنْهُ خَسِرْتُمُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ، وَاسْتَغْنَى اللهُ عَنْكُمْ. وَعَلِمْتُمْ أَنَّ اللهَ تَبارَكَ وتَعالىٰ قد قَبَضَ نَبِيَّكُم محمّداً ﷺ وهذا خليفَتُهُ قَدْ قَامَ بِأَمْرِهِ فِي أُمَّتِهِ، فَوَفِّرُوا عَلَيْهِ صَدَقَاتِكُمْ وَلا تَمْنَعُوهَا، فَإِنَّ مَنْعَهَا يَمْحَقُ الْمَالَ وَيُقَرِّبُ الأَجَلَ، وَخِفُّوا إِلَى قِتَالِ أَهْلِ الرِّدَّةِ مِنْ أَسَدٍ وَغَطَفَانَ وَفَزَارَةَ . ... قَالَ: فَلَمَّا انْتَهَى شِعْرُهُ وَثَبَ زَيْدُ الخيل الطائيُّ فقالَ: يا مَعْشَرَ طَيِّءٍ! اعْلَمُوا أَنَّكُمْ فِي مِثْلِ الإِكْلِيلِ مِنْ مُضَرَ، وَأَقْرَبُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ أَسَدٌ وَغَطَفَانُ، وَقَدْ كُنْتُمْ شُجْعَانَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَقَدْ بَرِئَ اللهُ مِنْهُمْ لِرُجُوعِهِمْ عَنْ دِينِ الإِسْلامِ، وَمَنْعِهِمُ الزَّكَاةَ، وَهَذَا أَبُو بَكْرٍ... خَلِيفَةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَقَدْ عَزَمَ عَلَى أَنْ يُوَجِّهَ إِلَيْهِمْ بِخَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ، فَكُونُوا سَيْفَهُ الْقَاطِعَ، وَرُمْحَهُ النَّافِذَ، وَسَهْمَهُ الصَّائِبَ. فَأَجَابَتْهُ قَبَائِلُ طَيِّءٍ إِلَى جَمِيعِ مَا أَحَبَّ. ... قَالَ: وَجَمَعَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ وَزَيْدُ الْخَيْلِ مَا كَانَ قِبَلَهُمَا مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ وَغَيْرِهَا، حَتَّى قَدِمَا عَلَى أَبِي بَكْرٍ. ... قَالَ: وَفَزِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لِكَثْرَةِ مَا رَأَوْا مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ، وَظَنُّوا أَنَّهُ عَسْكَرٌ وَرَدَ عَلَيْهِمْ. قَالَ: ثُمَّ تَقَدَّمَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ حَتَّى سَلَّمَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ... وَقَالَ: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ ﷺ ! هَلْ تَعْرِفُنِي؟ قَالَ: نَعَمْ. أَنْتَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ الَّذِي أَسْلَمْتَ إِذْ كَفَرُوا، وَأَقْبَلْتَ حِينَ أَدْبَرُوا، وَأَوْفَيْتَ إِذْ غَدَرُوا، وَقَدْ عَرَفْتُكَ وَعَرَفْتُ صَاحِبَكَ زَيْدَ الْخَيْلِ، وَلَوْ لَمْ أَعْرِفْكُمَا لَكَانَ اللهُ يُعَرِّفُكُمَا. فَقَالَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ: يا خليفة رسول اللهِ ﷺ ! إِنَّا أَطَعْنَا رَسُولَ اللهِ بِطَاعَةِ

اللهِ، وَأَطَعْنَاكَ بِطَاعَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَهَذِهِ قَبَائِلُ طَيِّءٍ قَدْ أَتَيْنَاكَ بِهَا، ونحنُ خارِجونَ إِلىٰ قِتالِ أَهلِ الرِّدَّةِ إِذٰا أَنْتَ عَزَمْتَ عَلَى ذَلِكَ».[1]

«او (= واقدی) گفت: و مردم آهسته آهسته از همه جا گرد ابوبکر جمع می‌شدند و از راه جنگیدن با اهل رده به او و به خدای والامرتبه تقرب می‌جستند. ... او گفت: و قبایل طی می‌خواستند از دین اسلام برگردند پس سید آنان عدی بن حاتم طایی برخاست و گفت: ای گروه طی! شما اگر بر دین اسلام استوار بمانید به خیر دنیا و آخرت رسیده‌اید و اگر از آن برگردید، دنیا و آخرت را از دست داده‌اید و خدا از شما بی نیاز است. و شما می‌دانید که خدای والامرتبه ـ که نعمتش جاری است ـ پیامبر شما محمد ﷺ را از دنیا برده است. و این خلیفهٔ اوست که در امت او به انجام امور او اقدام کرده است. پس تمام صدقاتتان را به صورت کامل به او بدهید و از او دریغ ندارید زیرا که منعِ زکات، مال را نابود می‌کند و مرگ را نزدیک می‌سازد و برای جنگ با اهل رده از اسد و عطفان و فزارة نیز با سرعت اقدام کنید. ... وقتی شعر او تمام شد، زید الخیل طایی برخاست و گفت: ای جماعتِ طی! بدانید که شما مانند تاج مضر هستید و نزدیکترینِ مردم به شما اسد و غطفان هستند و شما در جاهلیت شجاعان آنان بودید و به خاطر آن که آنان از دین اسلام برگشته‌اند و از دادن زکات خودداری کرده‌اند، خدا از آنان بری شده است. و این ابوبکر... خلیفهٔ رسول خدا ﷺ است و قصد دارد که خالد بن ولید را به همراه مهاجران و انصار به جنگ آنان بفرستد. پس شما شمشیر برنده و نیزهٔ کاری و تیر به هدف نشستهٔ او باشید. قبایل طی هم به او در مورد تمام آنچه او خواسته بود، پاسخ مثبت دادند. ... او گفت: و عدی بن حاتم و زید الخیل تمام آنچه از شتران صدقه و غیر آن، به نزدشان بود جمع کردند و به نزد ابوبکر... رفتند. او گفت: و مردم مدینه از کثرت شتران صدقه‌ای که می‌دیدند وحشت کرده بودند و خیال می‌کردند که این لشکری است که به آنان حمله کرده است. او گفت: بعد از آن عدی بن حاتم پیش افتاد و بر ابوبکر... سلام کرد و گفت: ای خلیفهٔ رسول خدا ﷺ مرا می‌شناسی؟! او گفت: بله. تو عدی بن حاتم هستی؛ همان کسی که اسلام آورد در وقتی که آنان کافر شدند و رو کرد در زمانی که آنان پشت کردند و به عهد خود وفا کرد در زمانی که آنان غدر را پیشه کردند و هم تو را و هم رفیقت زید الخیل را می‌شناسم و اگر من شما دو نفر را نشناسم خدا شما دو نفر را می‌شناسد. عدی بن حاتم گفت: ای خلیفهٔ رسول خدا ﷺ ما رسول خدا را به طاعت خدا اطاعت کردیم و از تو به طاعت رسول خدا ﷺ اطاعت می‌کنیم و این قبایل طی هستند که گروهی از آنان را نزد تو آورده‌ایم و ما برای جنگ با اهل رده در هر زمانی که تو خواستی آماده‌ایم».

تفاوت بسیار عمده‌ای که این متن با بقیهٔ متونی که مطرح شد، دارد این است که در این عبارتها، از

---

۱ کتاب الردة للواقدی (۱ / ۶۳).

«زید الخیل» نیز به عنوان جمع‌آوری کنندهٔ صدقات یاد شده است. شاید این فرد، دقیقاً همان فردی باشد که شتران این قبیله را به بهانهٔ صدقه، چپاول کرده است.

عدی بن حاتم طایی یکی از یاران با وفا و با اخلاص و با ارزش مولی امیر مؤمنان علیه‌السلام است و در نقل مسائل مربوط به دوران بعد از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، اصحاب سقیفه از این قاعدهٔ عمومی استفاده کرده‌اند که باید از هر وسیله‌ای استفاده کرد که امیر مؤمنان علیه‌السلام و اصحاب او را به مانند یک سرباز کوچک در اختیار ماجراهای سقیفه قرار دهند. به نظر می‌رسد که عدی بن حاتم نیز یکی از این قربانیان باشد.

به هر حال، از نظر این علماء این مطلب مسلم است که صدقات زبرقان و صدقات عدی در یک روز وارد مدینه شده و باز بر اساس همین نقلها، صدقات زبرقان زودتر از صدقات عدی به مدینه رسیده است:

«طَرَقَتِ الْمَدِينَةَ صدقاتُ نَفَرٍ: صَفوانَ، الزِّبْرِقانِ، عَدِيٍّ، صفوانُ، ثُمَّ الزِّبْرِقانُ، ثُمَّ عَدِيٌّ، صَفوانُ فِي أوّلِ اللّيلِ، والثّانِي فِي وَسَطِهِ، والثّالِثُ فِي آخِرِهِ».[1]

«شتران صدقه، پا بر زمین مدینه می‌گذاشتند. اول صفوان، بعد زبرقان، بعد عدی. صفوان در آغاز شب، دومی در وسط شب و سومی در آخر شب».

همان گونه که ملاحظه می‌شود، اول صدقات زبرقان به مدینه رسیده است و بعد از آن، صدقات عدی.

واقدی جمع آوری صدقات توسط زبرقان را به گونه‌ای نقل کرده که در آن، زبرقان از روشن شدنِ ماجرای جمع‌آوری صدقه توسط عدی، خبر داده است:

«أَقْبَلَ الزِّبْرِقَانُ بْنُ بَدْرٍ التَّمِيمِيُّ عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بنی سعد، فقال: «يَا مَعْشَرَ بَنِي زَيْدِ مَنَاةَ، إِنَّ نَبِيَّنَا عليه‌السلام قَدْ مَضَى لِسَبِيلِهِ، وَهَذَا أَبُو بَكْرٍ... قَدْ قَامَ بِالأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ، وَقَدْ عَزَمَ عَلَى أَنْ يُوَجِّهَ بِخَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى مَنِ ارْتَدَّ عَنْ هَذَا الدِّينِ وَمَنَعَ الزَّكَاةَ، وَقَدْ بَلَغَكُمْ مَا كَانَ مِنْ بَنِي آلِ طَيِّءٍ، وَكَيْفَ أَجَابُوهُ إِلَى الْحَقِّ، وَأَدَّوُا الزَّكَاةَ، فَاتَّقُوا اللهَ فِي أَنْفُسِكُمْ، وَلاتَسْفِكُوا دِمَاءَكُمْ، وَلاتَرُدُّوا عَلَيَّ كَلامِي، فَإِنِّي لَكُمْ نَاصِحٌ». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ: «يَا هَذَا، نَحْنُ وَاللهِ أَوْلَى بِصَدَقَاتِنَا مِنْ أَبِي بَكْرٍ، وَقَدْ جَمَعْنَاهَا إِلَيْكَ، وَدَفَعْنَاهَا لِتَمْضِيَ بِهَا إِلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله، وَالآنَ قَدْ

---

۱ تاریخ الطبری = تاریخ الرسل والملوك، وصلة تاریخ الطبری (۳ / ۲۴۷)، تاریخ دمشق لابن عساکر (۲۵ / ۱۶۱).

مَضَى لِسَبِيلِهِ، فَرُدَّ صَدَقَاتِنَا». فَغَضِبَ الزِّبْرِقَانُ بْنُ بَدْرٍ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: «بِئْسَ مَا ظَنَنْتُمْ يَا بَنِي تَمِيمٍ، إِنِّي أَرُدُّ هَذِهِ الإِبِلَ، لأَنَّنِي إِنَّمَا قَبَضْتُهَا لله وَفِي حَقِّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَالَّذِي وَجَبَتْ عَلَيْكُمْ مِنْ زَكَاةِ أَمْوَالِكُمْ، وَاللهِ لا رَدَدْتُهَا عَلَيْكُمْ أَبَدًا، وَلأَمْضِيَنَّ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَاصْنَعُوا مَا بَدَا لَكُمْ». ... ثُمَّ قَدِمَ الزِّبْرِقَانُ بْنُ بَدْرٍ بِزَكَاةِ قَوْمِهِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ».[1]

«زبرقان بن بدر تمیمی رو به قومش از بنی سعد کرد و گفت: ای جماعتِ فرزندانِ زید مناة! پیامبر ما ﷺ به راه خودش رفت (کنایه از آن که از دنیا رفت) و این ابوبکر... بعد از او به جای او نشسته است و تصمیم دارد که خالد بن ولید را برای جنگ با کسانی بفرستد که از این دین مرتد شده و از پرداخت زکات سر باز زده‌اند. و حتماً اخبار بنی آل طیء به شما رسیده است که چگونه در مسیر حق به او پاسخ مثبت دادند و زکاتشان را پرداخت کردند. پس در مورد خودتان تقوای خدا را پیشه کنید و خون خودتان را نریزید و حرف مرا روی زمین نیندازید که من خیر شما را می‌خواهم. در این موقع یکی از افراد قومش به او گفت: «ای فلانی! ما خودمان از ابوبکر به صدقاتمان سزاوارتریم. ما آنها را نزد تو جمع کرده‌ایم و آنها را به تو دادیم تا تو آنها را به نزد محمد ﷺ ببری. حال که او از دنیا رفته است، صدقات ما را به ما بازگردان». زبرقان بن بدر از این حرف عصبانی شد و گفت: «چه بد خیالی کرده‌اید ای بنی تمیم! خیال کرده‌اید که من یک شتر از این شترها را به شما باز می‌گردانم. من این شترها را برای خدا گرفتم و این حق خدای عزوجل است و هر چه از زکات اموال شما بر شما واجب شده است، به خدا قسم من هرگز و ابداً آنها را به شما باز نمی‌گردانم و همهٔ آنها را به نزد ابوبکر می‌برم و شما هر کاری که می‌خواهید بکنید». ... پس از آن، زبرقان بن بدر با زکات قومش به نزد ابوبکر رفت».

در این عبارتها نیز همان گونه که ملاحظه می‌شود از حملهٔ قریب الوقوع خالد و نیز از پذیرش کامل قبیلهٔ طی و نیز از پرداخت کامل زکات و نیز از نجات یافتنِ قبیلهٔ طی، خبر داده شده است. یعنی این ماجرا بعد از ماجرای فرستاده شدنِ عدی توسط ابوبکر و نیز بعد از روشن شدن تکلیف قبیلهٔ عدی صورت گرفته است.

باید به خاطر داشت اما که صدقات زبرقان قبل از صدقات عدی وارد مدینه شده است. بدین ترتیب و بر این پایه‌ها، دو حکم قطعی وجود دارد:

۱- فرستاده شدن عدی توسط ابوبکر و با پشتیبانی خالد صورت گرفته است.

۲- فرستاده شدن زبرقان نیز بعد از عدی و توسط ابوبکر و باز هم با پشتیبانی خالد صورت پذیرفته است.

از آنچه گذشت این نتیجه حاصل می‌شود که:

---

۱ کتاب الردة للواقدی (۱ / ۶۷).

حاکمان سقیفه، با توجه به بُعد مسافت، قبل از آن که خبر رحلت یا شهادت خاتم پیامبران ﷺ به بنی سعد و بنی طی برسد، افرادی را به عنوان نمایندهٔ او برای جمع آوری صدقات فرستاده بودند. در ضمن این جمع آوریها خبر رحلت یا شهادت پیامبر خدا به مردم رسید و آنان با توجه به این مطلب، در پیِ آن بودند که داراییهای خودشان را نجات بدهند که اتفاقهای مذکور رخ داده و تمام این قضایا با پشتیبانی خالد صورت پذیرفته است.

شواهد بسیار دیگری نیز بر این واقعیت وجود دارد. یکی از آنها زمان ورود عدی و زبرقان و صفوان به مدینه است. بر اساس آنچه نقل شده زمان ورود این صدقات به مدینه، تقریباً هشتاد روز پس از رحلت یا شهادت پیامبر اکرم ﷺ است:

«وَطَرَقَتِ الْمَدِينَةَ صَدَقَاتُ نَفَرٍ كَانُوا عَلَى صَدَقَةِ النَّاسِ، بِهِمْ صَفْوَانُ وَالزِّبْرِقَانُ بْنُ بَدْرٍ وَعَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ، وَذَلِكَ لِتَمَامِ سِتِّينَ يَوْمًا مِنْ مَخْرَجِ أُسَامَةَ، وَقَدِمَ أُسَامَةُ بَعْدَ ذَلِكَ بِأَيَّامٍ، وَقِيلَ: كَانَتْ غَزْوَتُهُ وَعَوْدُهُ فِي أَرْبَعِينَ يَوْمًا».[1]

«شترانی که توسط مأموران جمع آوری صدقه جمع شده بودند، پا بر زمین مدینه می‌گذاشتند؛ شترانی که مأمور جمع آوری آنها، صفوان و زبرقان بن بدر و عدی بن حاتم بودند. و این ورود، پس از شصت روز تمام از خروج اسامه از مدینه رخ داد و اسامه چند روز بعد از آن به مدینه بازگشت و گفته شده که جنگ و بازگشت اسامه جمعاً در چهل روز انجام شده است».

اسامه در آخرِ ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری قمری از مدینه خارج شد:

«... عَنِ الزُّهْرِيِّ بِنَحْوِهِ، قَالَ: فَسَارَ أُسَامَةُ فِي آخِرِ شَهْرِ رَبِيعٍ الْأَوَّلِ حَتَّى بَلَغَ أَرْضَ الشَّامِ ثُمَّ انْصَرَفَ. فَكَانَ مَسِيرُهُ ذَاهِبًا وَقَافِلًا أَرْبَعِينَ يَوْمًا».[2]

«... از زهری مانند این نقل است. زهری گفته است که اسامه در آخر ماه ربیع الاول حرکت کرد تا به سرزمین شام رسید. او باز گشت. و مسیر رفت و برگشت او چهل روز طول کشید».

این در حالی است که فاصلهٔ بین مدینه تا قبیلهٔ طی از غیر جاده «سه مرحله» برآورد شده است:

---

۱ الکامل فی التاریخ (۲ / ۲۰۳)، إمتاع الأسماع (۱۴ / ۵۳۹) (إمتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع).

۲ تاریخ خلیفة بن خیاط (۱ / ۱۰۱).

«...قالَ أبو عُبَيْدَ السّكونِيُّ: أجَأُ أحَدُ جَبَلَيْ طَيِّءٍ وهو غَرْبِيُّ فَيْدٍ، وبينَهُما مسيرُ لَيْلَتَيْنِ وفيهِ قُرًى كثيرةٌ. قالَ: ومَنازِلُ طَيِّءٍ فِي الْجَبَلَيْنِ عشرُ لَيالٍ مِن دونِ فَيْدٍ إلىٰ أقْصىٰ أجَإٍ، إلَى الْقَرِيّاتِ مِن ناحِيَةِ الشّامِ، وبينَ الْمَدينَةِ والْجَبَلَيْنِ، علىٰ غيرِ الْجادّةِ: ثلاثُ مَراحِلَ. وبَيْنَ الْجَبَلَيْنِ وتَيْماءَ، جِبالٌ ذُكِرَتْ فِي مواضِعِها مِن هٰذَا الْكِتابِ، مِنْها دَبْرُ وغَرَيّانُ وغَسْلٌ. وبينَ كلِّ جَبَلَيْنِ يومٌ. وبينَ الْجَبَلَيْنِ وفَدَكٍ ليلةٌ. وبينَهُما وبينَ خَيْبَرَ خمسُ لَيالٍ».[1]

«... ابوعبید سکونی گفته است: «أجأ» یکی از دو کوه طی و در غرب «فید» واقع است و بین این کوه و فید، دو شب راه است و در آن آبادیهای بسیاری است. او گفته است: و محل سکونت طی در این دو کوه، از قبل از فید تا آخر أجأ، تا آبادیهای منطقهٔ شام، ده شب راه است. و بین مدینه و این دو کوه از غیر جاده، سه مرحله است و بین این دو کوه و «تیماء» کوه‌هایی است که در جای خودش از این کتاب نام برده شده است. از این کوه‌ها، «دبر»، «غریان» و «غسل» است. و بین این دو کوه، یک روز راه است. و بین این دو کوه و فدک یک شب و بین آن دو و بین خیبر، پنج شب راه است».

بر این اساس، از دورترین نقطهٔ طی تا مدینه حداکثر سیزده روز بیشتر راه نیست، حتی اگر حرکت کننده بخواهد کاملاً عاشقانه حرکت کند! حال آن که کیفیت دزدی صدقات نشان می‌دهد که دزدان صدقه، از نزدیکترین نقطهٔ قبیله به مدینه، شتران را به طرف مدینه رم داده‌اند. زیرا در غیر این صورت، آنان باید شتران را از میان قبایل طی عبور می‌دادند که در چنان حالتی، باز پس گرفتنِ آنها از دزدان آسان بود مگر آن که پذیرفته شود: لشکر غداری نیز دزدان را همراهی می‌کرد.

در آغاز همین بخش از همین فصل، متونی از ابن اثیر و ابن کثیر و واقدی در مورد محل استقرار لشکر خالد و لشکر نیرنگیِ خودِ ابوبکر که قرار بود از خیبر حرکت کند و نیز برخورد قبیلهٔ طی و رفت و آمد عدی بن حاتم طایی به نزد قبیله و به نزد خالد و مذاکرات آن دو و وقت خواستنها و مدت دادنهای این دو، مطرح شد که از آن متنها نیز به خوبی روشن است که قبیلهٔ طی در همسایگی خیبر قرار داشت و فاصلهٔ بین این دو مکان، بسیار کوتاه بود.

ابواسحاق إبراهیم بن محمد فارسی اصطخری معروف به کرخی (م. ۳۴۶هـ) در «المسالک والممالک»، «قبیلهٔ طی» را در همسایگی «وادی القری» دانسته و «وادی القری» به «خیبر» متصل است. این مطلب، همان است که تمام متون اشاره شده به آن تصریح دارد:

«فَإذٰا جُزْتَ الشُّقوقَ فَأنْتَ فِي دِيارِ طَيِّءٍ إلىٰ أنْ تَجاوَزَ مَعْدِنَ النُّقْرَةِ فِي الطّولِ وفِي الْعَرْضِ مِنْ

---

۱ معجم البلدان (۱ / ۹۴).

وَرَاءِ جَبَلَيْ طَيِّئٍ مُحاذِيًا لِوادِي الْقُرىٰ إِلىٰ أَنْ تَتَّصِلَ بِحُدودِ نَجْدٍ مِنَ الْيَمامَةِ والْبَحْرَيْنِ».[1]

«وقتی از شقوق گذشتی تو در سرزمین طی قرار داری تا آن که از دو کوه طی که محازی وادی القری است و از معادن نقره[2] بگذری و تا آن که به حدود نجد از یمامه و بحرین متصل شوی».

در مورد فاصلهٔ بین قبیلهٔ بنوسعد ـ که محل جمع آوری صدقات زبرقان است ـ تا مدینه نیز همین محاسبات جاری است.

آنچه مسلم است عدی و زبرقان، فقط شتران صدقه را به مدینه منتقل کرده‌اند و بر اساس نقلهای گذشته، این شتران را با سرعت زیاد از محل جمع آوری آنها دور کرده‌اند. یعنی شتران صدقه حداکثر چند روز قبل از ورود به مدینه، جمع آوری شده بود.

هجوم صدقات و شتران ربوده شده به مدینه

آنچه تا کنون از دزدی یا ارسال صدقات توسط عدی و زبرقان نقل شد، فقط به این دو مورد، اختصاصی ندارد. بعضی از دزدان صدقه، از روی «تکرّم» به ارسال صدقات به سوی ابوبکر اقدام کردند و بعضی دیگر از روی «تحرّج» و بعضی از روی «تورّع»:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَّامٍ الْجُمَحِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْقَاهِرِ بْنُ السَّرِيِّ بْنِ شَبِيبِ بْنِ قَيْسِ بْنِ الْهَيْثَمِ السُّلَمِيُّ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَعْمَلَ جَدَّهُ الْهَيْثَمَ عَلَى صَدَقَاتِ قَوْمِهِ. فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وَارْتَدَّتِ الْعَرَبُ وَفَّى بِمَا عِنْدَهُ مِنَ الصَّدَقَةِ وَأَتَى بِهَا أَبَا بَكْرٍ. وَفَعَلَ ذَلِكَ الزِّبْرِقَانُ بْنُ بَدْرٍ. قَالَ: فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَفَّى بِهَا الزِّبْرِقَانُ تَكَرُّمًا وَوَفَّى بِهَا الْهَيْثَمُ تَحَرُّجًا أَوْ تَوَرُّعًا».[3]

«محمد بن سلام جمحی گفت که عبد القاهر بن سری بن شبیب بن قیس بن هیثم سلمی برای او خبر آورده است که رسول خدا ﷺ جد او هیثم را برای جمع آوری صدقات قومش به کار گماشت و زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت و عربها مرتد شدند، او تمام آنچه از صدقات نزدش بود ـ به طور تمام و کمال ـ به نزد ابوبکر آورد. و همین کار را زبرقان بن بدر انجام داد. راوی گوید: ابوبکر گفت: زبرقان از روی «تکرّم» به این وظیفه عمل کرد و هیثم از روی «ناچاری» و یا از روی «ورع»».

---

۱ المسالك والممالك للاصطخری أو مسالك الممالك ـ لیدن (لیدن / ۲۲).

۲ در زبان عربی به مذابِ طلا و نقره و نیز به طلا و نقرهٔ ریخته شده، «نُقره» گفته می‌شود.

۳ الإشراف فی منازل الأشراف لابن أبی الدنیا (۱ / ۲۰۵).

افراد بسیارِ دیگری نیزبه جمع‌آوری این صدقات اقدام کرده بودند و زیباتراین که با توجه به اختلاف مسافتها، همهٔ این افراد، در یک روز یا در یکی دو روز پی در پی به مدینه سرازیر شد:

«طَرَقَتِ الْمَدِينَةَ صدقاتُ نَفَرٍ: صَفوانَ، الزِّبْرِقانِ، عَدِيٍّ، صفوانُ، ثُمَّ الزِّبْرِقانُ، ثُمَّ عَدِيٌّ، صَفوانُ فِي أوّلِ اللّيلِ، والثّانِي فِي وَسَطِهِ، والثّالِثُ فِي آخِرِهِ».[1]

«شتران صدقه، پا بر زمین مدینه می‌گذاشتند. اول صفوان، بعد زبرقان، بعد عدی. صفوان در آغاز شب، دومی در وسط شب و سومی در آخر شب».

در بعضی از نقلها آمده است که در یک شب، زکات شش قبیله به مدینه وارد شد:

«... بَدَأتْ صَدَقاتُ الْقبائِلِ تَفِدُ عَلَى الْمَدِينَةِ، فَطَرَقَتِ الْمَدِينةَ صَدَقاتُ نَفَرٍ: صفوانَ ثمَّ الزِّبْرِقانِ، ثمَّ عَدِيٍّ. صفوانُ فى أوّلِ اللّيْلِ، والثّانى فى وَسَطِهِ، والثّالثُ فى آخِرِهِ، وفى ليلةٍ واحدَةٍ أثرَتِ الْمَدينةُ بِأموالِ زكاةِ ستَّةِ أحياءٍ مِن الْعربِ، وكانَ كلَّما طَلَعَ علَى الْمَدينةِ أحدُ جُباةِ الزَّكاةِ، قالَ النّاسُ: «نَذيرٌ». فيقولُ أبو بكرٍ: «بَلْ بشيرٌ». وإذا بِالْقادِمِ يَحْمِلُ معهُ صدقاتِ قومِهِ، فيقولُ النّاسُ لِأبى بكرٍ: طالَما بَشَّرْتَنا بِالْخَيرِ».[2]

«صدقات قبایل رو به سوی مدینه گذاشت و شتران صدقه، پا بر زمین مدینه می‌گذاشتند. اول صفوان، بعد زبرقان، بعد عدی. صفوان در آغاز شب، دومی در وسط شب و سومی در آخر شب. و بالاخره در یک شب، اموال زکاتِ شش قبیله از قبایل عرب، پی در پی به مدینه وارد شد. و هر زمان که یکی از جمع آوری کنندگان صدقه پا بر زمین مدینه می‌گذاشت، مردم می‌گفتند: او بیم دهنده است و ابوبکر می‌گفت: بلکه او بشارت دهنده است. و وقتی که فرد با صدقات قومش می‌آمد، مردم به ابوبکر می‌گفتند: مدتهاست که تو به ما بشارت نیکو می‌دهی».

کاربرد صدقات و کاربرد این صدقات

کاربرد صدقات، ممکن است از نظر علمای عامه با کاربرد صدقات از نظر علمای امامیه متفاوت باشد اما آیه‌ای از کتاب خدای جهانیان، کاربرد صدقات را مشخص کرده است:

۱ تاریخ الطبری = تاریخ الرسل والملوك، وصلة تاریخ الطبری (۳ / ۲۴۷)، تاریخ دمشق لابن عساکر (۲۵ / ۱۶۱).

۲ أبوبکر الصدیق رضی الله عنه شخصیته وعصره ـ (۴ / ۳۱).

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.[1]

«این صدقات (=زکاتها) فقط برای فقیران و مساکین و برای افرادی است که در راه جمع آوریِ آن زحمت می‌کشند، و برای افرادی است که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود و برای آزاد سازی بردگان و برای بدهکاران و برای مصرف در راه خدا و برای در راه ماندگان است. این فریضه‌ای از جانب خداست و خداوند دانا و حکیم است».

صدقاتی که از قبایل جمع شد، با کیفیتی که بحث شد، سرازیر مدینه گردید اما آنها در هیچ یک از مواردی که در این آیه مطرح شده و در روایات و احادیث و اخبار و احکام، احکام آن مشخص شده است، صرف نشد.

این اموال که از طریقهای یاد شده به مدینه و به ابوبکر رسید، برای کسب اموال بعدی و برای جنگ با افرادی به کار گرفته شد که حکومت سقیفه نام «اهل رده» بر آنان نهاده است.

ابن جوزی (م. ۵۹۷ه) در این مورد، چنین آورده است:

«فأمّا مالِكُ بنُ نُوَيْرَةَ فَإنّهُ رَدَّها إلىٰ قَوْمِهِ، وأمّا عَدِيٌّ والزِّبْرِقانَ فإنَّ قَوْمَهُما سَألوهُما أنْ يَرُدّاها عليهم فَأبَيا وقالا: ... فَأمْسَكَا الصَّدَقَةَ حتّىٰ قَدِمَا بِها علىٰ أبي بكرٍ، فلم يَزَلْ لَهُما بِذٰلِكَ شَرَفٌ علىٰ مَنْ سِواهُما مِن أهلِ نَجْدٍ، وكانَتْ تلك الصَّدَقَةُ مِمّا قَوِيَ بِها أبو بَكْرٍ علىٰ قِتالِ أهلِ الرَّدَّةِ».[2]

«اما مالک بن نویره، او صدقات را به قومش بازگرداند و اما عدی و زبرقان، قومشان از آنان خواست که صدقات را به خودشان بازگردانند و آن دو نپذیرفتند و گفتند: ... آن دو صدقات را نگاه داشتند تا به ابوبکر تحویلش دادند. پس همواره برای آن دو به این خاطر، شرفی بر غیر از آن دو از ساکنان نجد وجود دارد. و این صدقه از چیزهایی بود که ابوبکر به وسیلهٔ آن بر جنگ با اهل رده قوی شد».

واقدی نیز چنین نقل کرده است:

«جَعَلَ أَبُو بَكْرٍ كُلَّمَا قَدِمَ عَلَيْهِ وَاحِدٌ مِنْ سَادَاتِ قَوْمِهِ يَقْبِضُ مِنْهُ الزَّكَاةَ، وَيَضُمُّهُ إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، حَتَّى صَارَ خَالِدٌ فِي جَيْشٍ كَثِيرٍ».[3]

۱ سورهٔ توبه/۶۰.

۲ المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم (۴ / ۷۷).

۳ کتاب الردة للواقدی (۱ / ۶۹).

«ابوبکر هر گاه یکی از بزرگان قومش به نزد او می‌آمد از او زکات را می‌گرفت و آن را به خالد بن ولید می‌داد تا آنجا که برای خالد لشکر عظیمی فراهم شد».

لشکری که برای خالد فراهم شد، برای قتال «اهل رده» به کار گرفته شد، یعنی برای قتال با افرادی که از دادن زکات به حکومت مرکزی خودداری کرده بودند. بر این اساس، این صدقه‌ها برای جمع آوریِ مالهای بسیار دیگری به کار گرفته می‌شد.

از مقداری از این زکاتها هم برای لشکرکشیهای بعدی استفاده شد:

«إنَّ عدِيَّ بنَ حاتِمٍ جاءَ إلىٰ أبي بكرٍ... ـ أحْسَبُهُ قالَ: ـ بِثَلاثمائَةٍ مِن الْإبِلِ مِن صَدَقاتِ قَوْمِهِ. فَأعطاهُ أبوبكرٍ... ثلاثينَ بَعيرًا وأمَرَهُ أنْ يَلْحَقَ بِخالِدِ بنِ الْوليدِ بِمَنْ أطاعَهُ مِن قومِهِ. فجاءَ بِزُهاءِ ألفِ رَجُلٍ، وأبْلىٰ بَلاءً حَسَنًا».[1]

«عدی بن حاتم به نزد ابوبکر... آمد و گمان کنم گفت: با سیصد شتر از صدقات قومش. ابوبکر... هم به او سی شتر داد. و به او فرمان داد که با افرادی از قومش که از او اطاعت می‌کنند به خالد بن ولید ملحق شود. او هم با نزدیک هزار نفر آمد و سختی بسیاری در این ارتباط کشید».

ابوبکر خالد را موظف کرده بود که بخشی از این داراییها را برای خرید امیران و اشرافِ قبایل به کار گیرد:

«ثُمَّ قَالَ: يَا خَالِدُ! سِرْ نَحْوَ طُلَيْحَةَ بْنِ خُوَيْلِدٍ الْأَسَدِيِّ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ بَنِي أَسَدٍ وَغَطَفَانَ وَفَزَارَةَ، وَانْظُرْ إِذَا وَصَلْتَ إِلَى الْقَوْمِ وَنَزَلْتَ بِدِيَارِهِمْ وَسَمِعْتَ أَذَانًا، فَلَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَعْذِرَ إِلَيْهِمْ وَتُنْذِرَهُمْ، ثُمَّ دَسِّسْ إِلَى أُمَرَائِهِمْ وَأَشْرَافِهِمْ فَأَعْطِهِمْ مِنَ الْمَالِ عَلَى أَقْدَارِهِمْ، وَانْظُرْ إِذَا وَافَيْتَهُمْ، فَلَا تَنْزِلَنَّ بِهِمْ نَهَارًا فَيَرَوْا عَسْكَرَكَ...».[2]

«سپس گفت: ای خالد! به طرف طلیحة بن خویلد اسدی و هر فردی از بنی اسد و غطفان و فزاره که با اوست، حرکت کن و دقت داشته باش وقتی به این قوم رسیدی و در محله‌های آنان فرود آمدی، اگر صدای اذان را شنیدی با هیچ یک از آنان جنگ نکن تا آن که به آنان هشدار دهی و راه عذر را بر آنان ببندی. بعد از آن، به صورت پنهانی با امیران و بزرگان آنان رابطه برقرار کن و به اندازهٔ بزرگی آنان به آنان از مال و دارایی بده و دقت داشته باش وقتی به آنان رسیدی در طول روز بر آنان فرود نیایی تا آنان لشکر تو را ببینند...».

۱ إرواء الغليل فی تخريج أحاديث منار السبيل (۳ / ۳۷۰).

۲ كتاب الردة للواقدی (۱ / ۷۰).